

أُمُ الْمُؤْمِنِينَ حَفْصَةُ
دختر حضرت عُمَرُ بن خطاب قرشي عُدُوي
ملقب به حَارِسَةُ الْقُرْآنِ

عبدالکریم غریق

۱۳۹۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



انتشارات آزادی

نام کتاب: ام المومنین حفصه بنت عمر (رض)

تالیف: عبد لکریم غریق

صفحه آرای: محمد یوسف قوام احراری

نوبت چاپ: خزان ۱۳۹۶

تصویر روی جلد از: <http://freedesignfile.com>

کلیه حقوق به نویسنده و انتشارات آزادی محفوظ است

ام المومنین حفصه بنت عمر (رض)

حفصه دختر حضرت عمر فاروق بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن ریح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب قریشی عدوی بوده، و مادرش زینب دختر مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافه بن جمح جمحی می باشد، و عثمان بن مظعون جمحی و قدامه بن مظعون جمحی رضی الله تعالی عنهما هر دو خالو های وی می باشند. و نسب ام المومنین حفصه (رض) در کعب بن لوی به نسب رسول الله (ص) می پیوندد. (۱)

حفصه در لغت بمعنای رحمت است، و بعضی هم آن را مؤنث حفص گفته

اند، که حفص بمعنای بچه شیر می باشد. (۳۲)

ام المومنین حفصه (رض) از روی سن از دیگر اولاد حضرت عمر

فاروق (رض) بزرگتر بود، و او خواهر پدر مادری عبدالله، عبدالرحمن اکبر و

فاطمه فرزندان حضرت عمر فاروق (رض) می باشد. (۳۲)

ام المومنین حفصه (رض) از معدود زنانی است که در زمان خود خواندن و

نوشتن را می دانست، و آن را از زنی بنام شفاء دختر عبدالله عدویه (رض)

فرا گرفته بود. می گویند: پیامبر اسلام (ص) علاقه زیادی بر تعلیم خواندن و

نوشتن ام المؤمنین حفصه (رض) داشتند، و این امر مهم را بر دوش صحابیه

بزرگوار شفاء دختر عبدالله عدویه (رض) که در این کار مهارت داشت

گذاشتند. (۳۲)

ام المؤمنین حفصه (رض) از جمله زنان مهاجر بوده، و قبل از رسول الله (ص) همسر خنیس بن حذافه بن قیس بن عدی سهمی (رض) بود، و شوهرش از جمله اشتراک کننده گان در غزوه بدر می باشد، که در مدینه وفات یافت.

حفصه (رض) بعد از آنکه شوهرش خنیس بن حذافه (رض) وفات یافت، و عده وی سپری گردید، ازدواج او را حضرت عمر فاروق (رض) برای حضرت ابوبکر صدیق (رض) پیشنهاد کرد، اما حضرت ابوبکر صدیق (رض) در مقابل چیزی را اظهار نکرد. حضرت عمر فاروق (رض) متأثر گردید، و باز زمانی که رقیه (رض) دختر رسول الله (ص) وفات نمود، حضرت عمر فاروق (رض) ازدواج او را برای حضرت عثمان (رض) پیشنهاد کرد. اما حضرت عثمان (رض) گفت: من اراده ازدواج را هنوز ندارم. حضرت عمر فاروق (رض) به نزد رسول اکرم (ص) رفت، و این موضوع را گفت. رسول الله (ص) فرمودند: (يَتَزَوَّجُ حَفْصَةَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْ عُثْمَانَ، وَيَتَزَوَّجُ عُثْمَانُ مَنْ هِيَ خَيْرٌ مِنْ حَفْصَةَ). ترجمه: ازدواج خواهد کرد حفصه با کسی که او بهتر از عثمان باشد، و ازدواج خواهد کرد عثمان با کسی که او بهتر از حفصه باشد. و بعد پیامبر اسلام (ص) حفصه را از حضرت عمر (رض) خواستگاری کردند، و با حفصه ازدواج نمودند، و بعد حضرت ابوبکر صدیق (رض) با حضرت عمر فاروق (رض) ملاقات نمود، و برایش گفت: گویا از من آزرده شدی، از این که با حفصه ازدواج ننموده ام؟ سپس حضرت ابوبکر صدیق (رض) گفت: آنچه مرا از پذیرفتن پیشنهاد تو به خاموشی واداشت، این بود که می دانستم پیامبر اسلام (ص) پوشیده از او نام برده اند، و من کسی نیستم

که راز رسول الله (ص) را افشاء کنم، و اگر ایشان از ازدواج با او منصرف می شدند، من با او ازدواج می کردم. ازدواج رسول الله (ص) با ام المؤمنین حفصه (رض) طبق گفته اکثر مؤرخین در سال سوم هجری بوده است، اما ابوعبیده ازدواج ایشان را به سال دوم از هجرت می داند. (۳) و ابن حجر عسقلانی می گوید: همان سال سوم صحیح تر است، زیرا شوهر حفصه در سال سوم هجری در غزوه احد به شهادت رسیده است. (۱) و ازدواج حفصه (رض) با پیامبر اسلام (ص) بعد از ازدواج ایشان با ام المؤمنین عائشه (رض) بوده است. (۳) بعضی از مؤرخین تولد ام المؤمنین حفصه را پنج سال قبل از بعثت رسول الله (ص) گفته اند، چنانکه در کتاب سیر اعلام النبلاء آمده است: حفصه (رض) پنج سال قبل از مبعث رسول اکرم (ص) متولد گردید، و در هنگام ازدواج با رسول خدا حدود بیست سال داشت. (۴)

موسی بن علی بن رباح از پدرش و او از عقبه بن عامر روایت نموده، که گفته است: پیامبر اسلام (ص) حفصه را طلاق دادند و زمانی که این خبر برای حضرت عمر (رض) رسید، بر سرش خاک می ریخت، و می گفت: چه بار سنگینی را خداوند (ج) بر دوش عمر و دخترش بعد از این گذاشته است، و بعد جبرئیل (ع) این پیغام را آورد: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَرْجِعَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، رَحْمَةً لِعُمَرَ). ترجمه: خداوند امر می کند ترا که به حفصه دختر عمر رجوع کنی، به جهت عطفوت بر عمر. حدیث فوق را هیشمی در کتاب الزوائد جلد چهارم صفحه ۳۳۷ و جلد نهم صفحه ۲۴۷ آورده است. (۲)

ابوعمر می گوید: پیامبر اسلام حفصه را طلاق رجعی دادند. و جبرئیل (ع) گفت: (رَاجِعِ حَفْصَةَ، فَإِنَّهَا قَوَّامَةٌ صَوَّامَةٌ، وَإِنَّهَا زَوْجَتُكَ فِي الْجَنَّةِ). ترجمه: به حفصه رجوع فرما، که او بانوی بسیار نماز گذار و روزه گیر است، و او در بهشت همسر تو است. (۲)

ابویعلی به نقل از ابوصالح در روایتی آورده است: حضرت عمر فاروق (رض) به نزد حفصه (رض) آمد، و او را در حال گریه کردن دید، برایش گفت: شاید ترا رسول الله (ص) طلاق داده باشند؟ اگر ترا یک طلاق داده باشند، شاید به همین نزدیکی به تو رجوع کنند، و اگر ترا بار دوم طلاق بدهند، دیگر هیچ وقت با تو حرف نمی زنند. حضرت عمر (رض) همیشه دختر خود حفصه را نصیحت می کرد، که با پیامبر اسلام (ص) حسن معاشرت داشته باشد، و از نصائح وی چنین بود: رسول اکرم (ص) از تو بر نگردند، زیرا برای تو نه جمال زینب است، و نه مقام و مکانت عائشه، و به خداوند قسم است! می دانم من که ترا دوست ندارند، و اگر من نمی بودم، ترا طلاق می دادند. (۳)

صاحب تفسیر کابلی در تفسیر آیه: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ، تَبَتَّغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). ترجمه: ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است، به خاطر خشنود ساختن همسرانت بر خود حرام می کنی؟ خداوند (ج) آمرزگار مهربانی است. سوره تحریم آیه اول. چیزی را که پیامبر اسلام (ص) آن را بر خود حرام فرمودند: خوردن عسل، یا نزدیکی با ماریه قبطیه و یا نزدیکی با همه همسران به مدت یک ماه بود. این تحریم شرعی نبود،

بلکه پیغمبر(ص) سوگند می خوردند، که از این به بعد عسل نخورند، و یا به مدت یک ماه از آمیزش با همسران خود دوری بکنند. و چکیده روایت چنین است: همسر پیامبر اسلام(ص) زینب دختر جحش که عمه زاده رسول الله(ص) و صاحب و جاهت بود، اغلب از عسلی که خویشاوندانش برای او هدیه می آوردند، به شوهر محبوب خود می خورانید، خویشاوندی و زیبایی او سبب گردید، بنا به سرشت انسانی ام المؤمنین حفصه (رض) و ام المؤمنین عائشه(رض) بدو رشک برند. این دو با یک دیگر قرار می گذارند، که وقتی پیغمبر(ص) به پیش هر یک از آن دو تشریف فرما شوند، به ایشان عرض کنند از وجود مبارک ایشان بوی مغفیر^۱ به مشام می رسد. مغفیر صمغ بدبوی است که از درختی به نام عرفط تراوش می کند. هنگامی که پیغمبر(ص) به پیش حفصه تشریف می آورند، به ایشان عرض می کند، بوی مغفیر استشمام می شود! رسول خدا(ص) می فرمایند، که ایشان عسل خورده اند. نه مغفیر. و آن حضرت(ص) سوگند می خوردند دیگر عسل نخورند، نکند که زنبوران عسل احتمالاً از مغفیر تغذیه کنند! از حفصه(رض) می خواهند این سخن رازی در میان ایشان باشد تا دیگران نشنوند، و عسل را به پیروی از قدوه خود بر خویشتن حرام نکنند. ولی مسئله پخش می

^۱ مغفیر: همان سکرالعشر است و سکرالعشر شبمی است که بر درخت عشر منعقد می گردد(منتهی الإرب) و صمغی است که از درخت عشر بیرون می آید در موضع گل وی خشک می گردد و جمع می شود و او را بدین نام خوانند: تیغال، شکرک کوهی، سکر یعنی شکر(تحفه حکیم مؤمن و فهرست مخزن الادویه) و صمغ نوعی نوشیدنی و ادویه است که آنرا از درختی می گیرند مثل گلاب(اختیارات بدیعی و برهان قاطع). لغت نامه دهخدا جلد نهم صفحه

گردد، و پیغمبر(ص) سوگند می خورند که تا یک ماه با همسران خویش نزدیکی نخواهند کرد. روایت دیگر می گوید: پیغمبر(ص) به ماریه قبطیه علاقه وافر داشتند، و این امر باعث حسودی برخی از امهات المؤمنین گردید و آن حضرت(ص) سوگند یاد کردند، که با ماریه نزدیکی نکنند، به هر حال خداوند(ج) دستور می دهد، که کسی حق ندارد حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال سازد، چرا که قانون گذار تنها او است و بس. رسول اکرم(ص) برده ای را آزاد می نمایند، و قضیه فیصله می یابد. و در تفسیر کابلی آمده است: آن حضرت(ص) عادت داشتند، که بعد از عصر ساعتی نزد ازواج تشریف می بردند، روزی نزد حضرت زینب(رض) اندکی زیاد تر توقف واقع شد، و پسان معلوم شد که او به حضور آن حضرت(ص) مقداری شاهد تقدیم کرده، و به سبب نوشیدن آن کمی وقفه واقع گردید، بعد از آن چندین روز چنین شد. حضرت عائشه(رض) و حضرت حفصه(رض) اتفاق کرده، تدبیر نمودند، که پیغمبر(ص) را از نوشیدن شهد در آن جا باز دارند، آن حضرت(ص) نوشیدن شهد را ترک دادند، و به حفصه(رض) فرمودند که من در جای زینب شهد نوشیده بودم، مگر اکنون قسم می خورم که باز نخواهم نوشید- باز به خاطر آن حضرت(ص) گذشت، که اگر زینب به این سخن اطلاع یافت، خواه مخواه می رنجد. حفصه را منع کردند، که این را به دیگر کس اخبار نکند. همچو واقعه متعلق به ماریه قبطیه (که از جمله حرم پیغمبر(ص) بود، و از بطن او ابراهیم تولد شده بود) هم پیش آمد. در آن به خاطر ازواج خود قسم خوردند، که پیش ماریه نخواهم رفت،

این سخن را به حضرت حفصه گفته بودند، و تأکید کرده بودند، که نزد دیگران اظهار آن نشود. حضرت حفصه این واقعات را نهانی به حضرت عائشه بیان کرد، و این را هم تأکید کرد که به کسی نگوئی، الله تعالی آن حضرت (ص) را آگاه ساخت. آن حضرت (ص) به حفصه (رض) اظهار کردند، که تو فلان سخن را به عائشه (رض) گفتی، در حالی که من تو را منع کرده بودم. او متعجب شد، و گفت: به شما کی گفت؟ آن حضرت (ص) فرمودند: (نَبَأْنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ). یعنی حق تعالی به من اطلاع داده است. و در سلسله همین واقعات آیات فوق نازل شد. (۳۰)

در تفسیر صفوة التفاسیر در باره شأن نزول آیات فوق آمده است: الف: روایت شده که رسول اکرم (ص) در میان همسران خود شب ها را تقسیم می کردند، و حضرت حفصه (رض) در نوبت خود اجازه خواست، که به دیدار پدر و مادرش برود، رسول اکرم (ص) بدو اجازه دادند، و بعد از رفتن حفصه (رض) با ماریه قبطیه (رض) در خانه حفصه (رض) همبستری کردند. حفصه در بازگشت ماریه (رض) در خانه خود دریافت، و شدیداً رشک ورزید، و به رسول اکرم (ص) گفت: او را در غیابم به خانه من آوردید؟ و در جای من با او همبستری کردید؟ این کار شما جز حقیر پنداشتن من مفهوم دیگری ندارد! رسول اکرم (ص) به خاطر خشنودی او برایش گفتند: من او را به خود حرام کردم، و این راز را به کسی فاش مکن. هنگامی که رسول خدا از خانه بیرون شدند، حفصه (رض) دیواری را که میان او و عائشه (رض) قرار داشت کوبید، و راز پیامبر

اسلام(ص) را به عائشه(رض) گفت. رسول اکرم(ص) از این جریان به خشم آمده، سوگند یاد کردند، که یک ماه با همسران خود همبستری نخواهد کرد، و از آنان کناره گرفتند، سپس این آیه فرود آمد: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ). ترجمه: ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند بر تو حلال کرده حرام می کنی. سوره تحریم آیه اول. ب: روایت شده که رسول اکرم(ص) در خانه زینب(رض) غسل می خوردند، و عائشه (رض) و حفصه(رض) موافقت کردند، که هر یکی به آن حضرت(ص) بگویند، که مغفیر خورده اید؟ (غذای شیرینی که بوی بد دارد) هنگامی که نزد حفصه(رض) رفتند، از او این سخن را شنیدند، سپس نزد عائشه(رض) آمدند، او هم این سخن را گفت. و فرستاده خدا خوش نداشتند، که کسی از ایشان بوی بد استشمام کند. رسول اکرم(ص) فرمودند: نه خیر، در نزد زینب غسل خوردم و سپس سوگند یاد کردند، که دوباره غسل نمی خورم، و این آیه فرود آمد: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ). ترجمه: ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند بر تو حلال کرده حرام می کنی. سوره تحریم آیه اول.(۳۱)

حضرت عمر(رض) بعد از مرگ خود حفصه (رض) را وصی خود ساخت، و حفصه(رض) بعد از مرگ خود عبدالله بن عمر(رض) برادر خود را وصی خود ساخت، به آنچه که حضرت عمر(رض) او را وصی خود ساخته بود، به صدقه دادن به مالی که داشت، و به وقف نمودن اموال وی در زمان غیبتش.(۲)

ام المؤمنین حفصه (رض) از پیامبر اسلام (ص) و از پدرش حضرت عمر فاروق (رض) احادیثی را روایت نموده، و از او برادرش عبدالله بن عمر و برادرزاده اش حمزه پسر عبدالله و همسر عبدالله صفیه دختر ابو عبید ثقفی و جمعی از صحابه از جمله حارثه بن وهب، شتیر بن شکل، مطلب بن ابی وداعه، عبدالله بن صفوان بن أمیه، عبدالرحمن بن حارث بن هشام (هاشم)، ام مبشر (بشر) انصاریه، سواء خزاعی، مسیب بن رافع، ابومجلز و جماعتی دیگر روایت نموده اند، که قسمتی از آن را بقی بن مخلد در مسندش آورده است، و شیخین در صحیحین بطور مشترک چهار حدیث از حفصه (رض) روایت نموده اند، و مسلم بطور انفرادی شش حدیث از وی روایت کرده است. (۱)

ابن اثیر جزری در کتاب اسد الغابه می نویسد: ابوالحرم بن ریان از یحیی بن یحیی و او از مالک و او نافع و او از عبدالله بن عمر (رض) و او از خواهرش ام المؤمنین حفصه (رض) روایت نموده، و آورده است، که رسول الله (ص) وقتی مؤذن در نماز صبح از اذان گفتن ساکت می شد، دو رکعت نماز به قرائت خفیه (آهسته) می خواندند، و بعد نماز صبح را اداء می کردند. حدیث مذکور را ترمذی نیز در سنن اش جلد دوم صفحه ۲۱۱ به شماره ۳۷۳ آورده است. (۳)

ابومعشر و تعدادی دیگر از مورخین وفات ام المؤمنین حفصه (رض) را در زمان بیعت امام حسن بن علی (رض) با معاویه بن ابوسفیان (رض) یعنی در جمادی الاول سال ۴۱ گفته، و بعضی از مؤرخین فوت او را در سال ۴۵ هجری آورده اند، و ابوبشر دولابی به نقل از احمد بن محمد بن ایوب گفته است: ام

المؤمنین حفصه(رض) در سال ۲۷ هجری وفات یافته است، اما دیگر مؤرخین گفته ابو بشر دولابی را اشتباه می دانند.(۳)

امام ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه آورده است: ابن وهب به نقل از مالک آورده است: حفصه(رض) در سال فتح افریقیه^۲ وفات یافت. و مراد از فتح افریقیه فتح آن سرزمین بار دوم به دست معاویه بن خدیج در سال ۴۵ هجری است، نه فتح اول آن که در زمان حضرت عثمان(رض) در سال ۲۷ هجری بوده است.(۱)

ابو نعیم اصفهانی در کتاب معرفه الصحابه می نویسد: ام المؤمنین حفصه(رض) دختر حضرت عمر بن خطاب(رض) همسر رسول الله(ص) و از جمله زنان مهاجر بوده است. حفصه، عبدالله و عبدالرحمن اکبر فرزندان حضرت عمر فاروق(رض) برادر و خواهر پدر مادری بودند، و مادر آن ها زینب دختر مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافه بن جمح بود. حفصه(رض) در اول همسر خنیس بن حذافه سهمی(رض) بود، که شوهرش در غزوه بدر شرکت کرد، و در مدینه وفات یافت، و بعد پیامبر اسلام(ص) او را به نکاح گرفتند. باری رسول الله(ص) حفصه(رض) را طلاق دادند، جبرئیل(ع) نازل گردید، و برای رسول الله(ص) گفت: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَرَأَجِعَ حَفْصَةَ فَإِنَّهَا صَوَامَةٌ قَوَّامَةٌ**. ترجمه: خداوند

^۲ افریقیه: افریقیه در قدیم به مملکت امروزی تونس اطلاق می گردید و در آغاز مرکز آن (قیروان) بود که شهر اسلامی است و سپس از آنجا به (المهدیه) انتقال یافت که آن هم شهر اسلامی است و آنرا المهدی جد علویان مصر بنا کرده است. لغت نامه دهخدا جلد دوم صفحه ۳۰۵۶ و ۳۰۵۷

ترا امر می کند، که به حفصه رجوع کنی، زیرا او زنی روزه دار و شب زنده دار است. حفصه(رض) در زمان فتح افریقیه وفات یافت، که آن در زمان ولایت مروان بر مدینه بود، و جنگ افریقیه سه بار بوده است، اولی در سال سی و چهارم هجری، دومی در سال چهلیم هجری و سومی در سال پنجاهم هجری. بعضی از مؤرخین می گویند: ام المومنین حفصه(رض) در سال بیست و هفتم یا سال بیست و هشتم هجری وفات یافته است، و برخی هم گفته اند که موصوفه در سال چهل و پنجم یا چهل و ششم هجری به دار عقبی شتافت.(۳۳)

سلیمان بن احمد(طبرانی) و محمد بن ابراهیم گفته اند: عبیدالله بن محمد عمری از محمد بن احمد سالمی و او از ابوبکر بن أعشی و او از سلیمان بن بلال و او از محمد بن ابی عتیق و موسی بن عقبه و نیز سلیمان بن احمد(طبرانی) از احمد بن طاهر بن حرمله و او از پدر بزرگش حرمله بن یحیی و او از ادیس بن یحیی خولانی و او از حیوه بن شریح و او از عقیل روایت نموده، و گفته اند: سالم بن عبدالله از پدرش عبدالله بن عمر روایت نموده، که گفت: زمانی که شوهر حفصه(رض) وفات کرد، و حفصه بیوه گردید، و شوهر حفصه(رض) خنیس بن حذافه سهمی(رض) یکی از اصحاب رسول الله(ص) بود، که در غزوه بدر شرکت داشته، و در مدینه وفات یافت، حضرت عمر می گوید: حضرت عثمان(رض) را ملاقات کردم، و حفصه را بر او عرضه داشتم، و باز حضرت ابوبکر(رض) را ملاقات کردم، و برایش گفتم: اگر می خواهی حفصه را به همسری تو در می آورم، اما ابوبکر(رض) در مقابل من سکوت کرد، و بر من

وارد آمد، آنچه که باید وارد می آمد، یعنی بسیار متأثر گردیدم، اما وقتی که رسول الله (ص) با ام المؤمنین حفصه (رض) ازدواج کردند، حضرت ابوبکر صدیق (رض) برای حضرت عمر فاروق (رض) گفت: مرا چیزی منع نمی کرد، اگر پیشنهادی را که تو برایم کردی می پذیرفتم، مگر این که پیامبر اسلام (ص) ذکر حفصه (رض) را در پیش من کرده بودند، و من کسی نبودم، که راز رسول الله (ص) را افشاء نمایم. و همین روایت را صالح، معمر، شعیب، یونس، سفیان بن حسین و دیگران نیز آورده اند. (۳۳)

ابوبکر بن خلاد از حارث بن اُبی أسامه و او از خلف بن ولید جوهری و او از هُشیم و او از حمید و او از انس روایت نموده، که رسول الله (ص) حفصه (رض) را طلاق دادند، و باز امر کرده شدند، که به او رجوع نمایند. (۳۳)

عبدالله بن محمد از ابن ابی عاصم و او از محمد بن عبدالله بن نمیر و او از یونس بن بکیر و او از أعمش و او از ابی صالح و او از عبدالله ابن عمر (رض) روایت نموده، که گفت: حضرت عمر فاروق (رض) به نزد ام المومنین حفصه (رض) داخل شد، در حالی که حفصه (رض) گریه می کرد، برایش گفت: چرا گریه می کنی؟ مثلی که رسول الله (ص) تو را طلاق داده اند، و اگر پیامبر اسلام (ص) تو را طلاق داده باشند، و به تو رجوع کنند خیر، و به پروردگار سوگند! اگر تو را طلاق دادند، دیگر برای همیشه با تو حرف نمی زنند. و سلمه بن کهیل از سعد بن جبیر و او از ابن عباس و او از حضرت عمر فاروق (رض) مانند روایت فوق را نقل کرده است. (۳۳)

محمد بن علی از حسین بن محمد بن حماد و او از منذر بن ولید جارودی و او از پدرش و او از حسن بن ابی جعفر و او از عاصم و او از زر بن حُبَیش و او از عمار بن یاسر (رض) روایت نموده، که گفت: رسول الله (ص) اراده کردند، که ام المؤمنین حفصه (رض) را طلاق دهند، جبرئیل (ع) آمد، و برای آن حضرت (ص) گفت: (لَا تَطْلُقْهَا، فَإِنَّهَا صَوَّامَةٌ قَوَّامَةٌ، وَإِنَّهَا زَوْجُتُكَ فِي الْجَنَّةِ). ترجمه: او را طلاق ندهید، زیرا او زنی روزه دار و شب زنده دار است، و او همسر شما در بهشت می باشد. و مسلم بن ابراهیم از حسن بن ابی جعفر و او از ثابت و او از انس (رض) و نیز حماد بن سلمه از ابی عمران جونی و او از قیس بن زید، هم چنان موسی بن علی بن رباع از پدرش و او از عقبه بن عامر مانند روایت فوق را نقل کرده اند. (۳۳)

محمد بن بدر از بکر بن سهل و او از عبدالله بن یوسف تُنِیسی و او از مالک بن انس و او از نافع و او از عبدالله ابن عمر (رض) روایت نموده، که ام المؤمنین حفصه (رض) برایش گفته است: رسول الله (ص) وقتی که مؤذن از اذان صبح ساکت می شد، دو رکعت نماز به قرائت خفیه اداء می نمودند، قبل از آن که نماز صبح را اقامه کنند. همین روایت را لیث بن سعد، عبیدالله بن عمر، عبدالله بن عمر، موسی بن عقبه، عمر بن محمد بن زید، عبدالکریم بن مالک، محمد بن اسحاق، عبدالله بن سلیمان طویل، یحیی بن ابی کثیر، ایوب سختیانی و جویریہ بن اسماء به نقل از نافع و دیگران نقل کرده اند. و نیز معمر بن دینار به نقل زهری

و سالم به نقل از پدرش و او از ام المؤمنین حفصه (رض) روایت مذکور را آورده اند. (۳۳)

سلیمان بن احمد (طبرانی) از ابو زبایح و او از یحیی بن بکیر و او از مفضل بن فضاله و او از عیاش بن عباس قتبانی و او از بکیر بن عبدالله بن أشج و او از نافع و او از عبدالله ابن عمر (رض) و او از ام المؤمنین حفصه (رض) روایت نموده، که گفت: رسول الله (ص) فرمودند: (الرَّوَّاحُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، وَالْغُسْلُ كَاغْتِسَالِهِ مِنَ الْجَنَابَةِ). ترجمه: آسایش (تعطیلی) در روز جمعه برای هر مسلمان واجب است، و غسل مسلمان در روز جمعه مانند غسل او از برای جنابت است. حدیث مذکور را بصورت منفرد مفضل از عیاش و او از بکیر روایت کرده است. و حدیث فوق را طبرانی در کتاب الکبیر جلد بیست و سوم صفحه ۳۳۴ آورده است. (۳۳)

در کتاب تهذیب التهذیب آمده است: ام المومنین حفصه عدویه دختر حضرت عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه بوده، و گفته اند که او پنج سال قبل از مبعث متولد گردیده است. رسول الله (ص) در سال سوم و بنا به گفته بعضی ها در سال دوم هجری با ام المومنین حفصه (رض) ازدواج کردند. موصوفه از رسول الله (ص) و از پدرش حضرت عمر فاروق (رض) حدیث روایت نموده، و از او برادرش عبدالله، برادرزاده اش حمزه، همسر برادرش صفیه دختر ابی عبید، ام مبشر انصاریه، مطلب بن ابی وداعه، حارثه بن وهب، شتیر ابن شکل، عبدالله بن صفوان بن أمیه، سواء خزاعی، عبدالرحمن بن حارث بن هشام، مسیب بن

رافع، أبو مجلز، و جماعتی دیگر روایت کرده اند. ابن وهب به نقل از مالک می گوید: در سال وفات ام المومنین حفصه (رض) بود که افریقیه فتح شد. (ابوبکر احمد معروف به) ابن اُبی خیشمه گفته است: ام المومنین حفصه (رض) در سال چهل و یکم هجری هم زمان با بیعت مردم با معاویه (رض) وفات یافت. و واقدی می گوید: وفات ام المومنین حفصه (رض) در سال چهل و پنجم هجری بوده، و بر جنازه او مروان بن حکم نماز خوانده است. (۱۰)

ابن حجر عسقلانی در کتاب تهذیب التهذیب می نویسد: (ابو بشر محمد بن احمد بن حماد بن سعید بن مسلم انصاری) دولابی (رازی متوفی سال ۳۱۰ هجری قمری) حکایت می کند که وفات ام المومنین حفصه (رض) در سال بیست و هفتم هجری بوده، و در این سال بود که عبدالله بن سعد افریقیه را فتح کرد، اما این گفته خطا است، و فتح افریقیه در سال پنجاهم هجری بدست معاویه بن خدیج بوده است. (۱۰)

امام شهاب الدین ابی الفلاح عبدالحی بن احمد بن محمد ابن عماد حنبلی در کتاب شذرات الذهب می نویسد: در این سال یعنی سال چهل و یکم هجری ام المومنین حفصه دختر حضرت عمر فاروق (رض) وفات یافت، و بعضی از مورخین وفات او را در سال چهل و پنجم هجری گفته اند. رسول الله (ص) بودند که حفصه (رض) را طلاق دادند، این کار بر حضرت عمر فاروق (رض) گران آمد، و او گریه کرد، و جبرئیل (ع) بر حضرت محمد (ص) نازل گردید، و گفت: خداوند (ج) تو را امر می کند، تا برای مرحمت بر عمر (رض) بر

حفصه (رض) رجوع کنی. و در روایتی آمده است: (فَإِنَّهَا صَوَّامَةٌ قَوَّامَةٌ، وَإِنَّهَا زَوْجُتُكَ فِي الْجَنَّةِ). ترجمه: زیرا او زنی شب زنده دار و روزه دار است، و او همسر تو در بهشت می باشد. (۱۱)

در سنن ابو داؤد به نقل از سهل بن محمد بن زبیر عسکری و او از یحیی بن زکریا بن ابی زائده و او از صالح بن صالح و او از سلمه بن کُهَیْل و او از سعید بن جبیر و او از ابن عباس و او از حضرت عمر فاروق (رض) روایت گردیده است، که رسول الله (ص) حفصه (رض) را طلاق دادند، و باز به او رجوع نمودند. (۳۶)

ابو جعفر محمد بن حبیب بن امیه بن عمرو هاشمی بغدادی متوفی سال ۲۴۵ هجری قمری در کتاب المجبر می نویسد: حفصه دختر حضرت عمر بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی بوده، و مادرش زینب دختر مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافه بن جمح می باشد، موصوفه قبل از رسول الله (ص) همسر خنیس بن حذافه بن قیس بن عدی بن سعد بن سهم بوده است. ام المومنین حفصه از جمله مهاجرات به حبشه بود، و در سال چهل و پنجم هجری وفات یافته است. (۱۲)

امام ابن حبان در کتاب تقریب الثقات می نویسد: ام المومنین حفصه دختر حضرت عمر فاروق (رض) همسر رسول اکرم (ص) در زمان خلافت حضرت عثمان (رض) در مدینه وفات یافت. (۱۳)

امام ابو عبدالله شمس الدین ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء آورده است: ام المومنین حفصه (رض) دختر امیر المومنین ابو حفص عمر بن خطاب (رض) زنی عاقله، عابده و نهایت با شرم و حیاء بود، رسول الله (ص) بعد از وفات شوهرش خنیس بن حذافه سهمی که یکی از مهاجرین بود، و بعد از انقضای عدتش در سال سوم هجری با او ازدواج نمودند. (۵)

عایشه (رض) می گوید: حفصه (رض) از همسران رسول الله (ص) همیشه با من کمک نموده، و از من حمایت می کرد. (۵)

آورده اند که ام المومنین حفصه (رض) پنج سال قبل از بعثت رسول الله (ص) متولد گردیده است، که بدین حساب پیامبر اسلام (ص) در سن بیست سالگی با او ازدواج نموده اند. از حضرت عمر فاروق (رض) روایت شده، که وقتی قریش کعبه را نو سازی می کردند، ام المومنین حفصه (رض) متولد گردیده است. و در روایتی چنین آمده است که رسول الله (ص) در ماه شعبان سال سوم هجری با ام المومنین حفصه (رض) ازدواج نمودند. (۵)

از ام المومنین حفصه (رض) تعدادی حدیث روایت شده است، و از او برادرش عبدالله بن عمر (رض) که شش سال از او کوچک تر بود، حارثه بن وهب، شتیر بن شکل، مُطَلِب بن اَبی وَدَاعَه، عبدالله بن صفوان جُمَحِی و طائفه ای دیگر روایت نموده اند. احادیث روایت شده از ام المومنین حفصه (رض) را که مجموعاً شصت حدیث می شود، در کتابی بَقِیَّ بن مَخْلَد جمع آوری کرده است. و

شیخان (بخاری و مسلم) چهار حدیث از او را در صحیحین آورده اند، و مسلم نیز بطور جداگانه شش حدیث از او روایت کرده است. (۵)

وقتی حفصه (رض) بیوه شد، پدرش حضرت عمر فاروق (رض) ازدواج او را با حضرت ابوبکر صدیق (رض) پیشنهاد کرد، اما حضرت ابوبکر صدیق (رض) برایش جواب مثبت نداد، و باز به نزد حضرت عثمان (رض) رفت، و به او همسری حفصه را پیشکش نمود، او هم گفت: من حالا اراده ازدواج ندارم. حضرت عمر (رض) از رفتار ایشان غمگین و دل شکسته شد، و با حالتی شکایت گونه به نزد پیامبر اسلام (ص) آمد، آن حضرت (ص) برایش گفتند: (يَتَزَوَّجُ حَفْصَةَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْ عُثْمَانَ، وَيَتَزَوَّجُ عُثْمَانُ مَنْ هِيَ خَيْرٌ مِنْ حَفْصَةَ). ترجمه: ازدواج خواهد کرد حفصه با کسی که او بهتر از عثمان باشد، و ازدواج خواهد کرد عثمان با کسی که او بهتر از حفصه باشد، و بعد رسول الله (ص) حفصه را از پدرش خواستگاری نمودند، و حضرت عمر فاروق (رض) او را به نکاح آن حضرت (ص) درآورد. و رسول الله (ص) رقیه را بعد از وفات خواهرش به حضرت عثمان (رض) به نکاح دادند. و وقتی رسول الله (ص) حفصه (رض) را به نکاح گرفتند، حضرت عمر فاروق (رض) با حضرت ابوبکر صدیق (رض) ملاقات نمود، حضرت ابوبکر (رض) از وی معذرت خواست و برایش گفت: من بر خود امکان ازدواج با حفصه (رض) را نمی دیدم، زیرا رسول الله (ص) در نزد من از حفصه یادآوری نموده بودند، و من نمی خواستم سیراً ایشان را افشاء نمایم، و اگر آن حضرت (ص) او را به نکاح نمی گرفتند، من با او ازدواج می کردم. (۵)

موسی بن علی بن رباح به اسنادی نیکو از پدرش و او از عقیبه بن عامر جُهَنی روایت نموده است، که رسول الله (ص) ام المومنین حفصه را طلاق دادند، به طلاق رجعی، جبرئیل (ع) به نزد آن حضرت (ص) آمد، و ایشان را امر به رجوع کرد، و گفت: (إِنَّهَا صَوَّامَةٌ، وَهِيَ زَوْجَتُكَ فِي الْجَنَّةِ). ترجمه: حفصه زنی روزه دار است، و او همسر تو در بهشت می باشد. و ام المومنین حفصه و ام المومنین عایشه رضی الله تعالی عنهما بودند، که بر پیامبر اسلام (ص) همدست و هم پستی شدند، و خداوند کریم آیه زیر را نازل فرمود: (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَعَتْ قُلُوبُكُمَا، وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ). ترجمه: اگر بسوی خدا برگردید و توبه کنید (خداوند برگشت و توبه شما را می پذیرد) چرا که دل های تان (از حفظ سِرِّی که پیغمبر دوست می داشت) منحرف گشته است، و اگر بر ضد او همدست شوید (و برای آزارش بکوشید، باکی نیست) خدا یاور او است، و علاوه از خدا، جبرئیل و مؤمنان خوب و شایسته و فرشتگان پشتیبان او هستند. سوره تحریم آیه چهارم. (۵)

موسی بن علی بن رباح از پدرش و او از عقبه روایت نموده، که گفت: رسول الله (ص) حفصه (رض) را طلاق دادند، این خبر برای حضرت عمر فاروق (رض) رسید، او بر سرش خاک می پاشید، و می گفت: خداوند با عمر و دخترش چه معامله خواهد کرد؟ صحبگاهان جبرئیل (ع) فرود آمد، و برای رسول الله (ص) گفت: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَرْجِعَ حَفْصَةَ رَحْمَةً لِعُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا). ترجمه:

خداوند(ج) تو را امر می کند، بر آن که به حفصه رجوع کنی، برای تسلی و مرحمت بر عمر، خداوند از هردوی ایشان(یعنی حضرت عمر فاروق و ام المومنین حفصه) خوشنود باد.(۵)

ام المومنین حفصه(رض) در سال چهل و یکم هجری یعنی در سال جماعت(سال صلح امام حسن بن علی با معاویه بن ابو سفیان) وفات نمود. و بعضی از مورخین از جمله واقدی به نقل از معمر و او از زهری و او از سالم روایت نموده، و می گویند: ام المومنین حفصه (رض) در سال چهل و پنجم هجری وفات یافته و بر جنازه او والی وقت مدینه مروان نماز خوانده است.(۵) واقدی می گوید: علی بن مسلم از پدرش روایت نموده، که گفت: مروان را دیدم که جنازه ام المومنین حفصه(رض) را همراهی می کرد، و ابو هریره جنازه او را از سرای مغیره تا به کنار قبرش حمل نمود.(۵)

حماد بن سلمه از ابو عمران جونی و او از قیس بن زید روایت نموده، که گفت: رسول الله (ص) حفصه(رض) را طلاق دادند، در آن حال خالوهایش قدّامه و عثمان رضی الله تعالی عنهما به نزد حفصه(رض) آمدند، حفصه(رض) گریه کرد، و گفت: به خداوند سوگند! رسول الله(ص) مرا از سیری و دلگیری طلاق نداده اند. در آن وقت پیامبر اسلام(ص) سر رسیدند، و فرمودند: (قَالَ لِي جِبْرِيلُ: بَلْ رَاجِعِ حَفْصَةَ فَإِنَّهَا صَوَّامَةٌ، قَوَّامَةٌ، وَإِنَّهَا زَوْجَتُكَ فِي الْجَنَّةِ). ترجمه: جبرئیل برایم گفت: به حفصه رجوع کن، زیرا او زنی بسیار روزه گیر و شب زنده دار است، و او در بهشت همسر تو است. و مثل همین حدیث را درباره گفته

جبرئیل (ع) حسن بن ابی جعفر از ثابت و او از انس بطور مرفوع روایت نموده است. (۵)

در کتاب تجرید اسماء الصحابه تالیف امام ابو عبدالله شمس الدین ذهبی آمده است: ام المومنین حفصه دختر امیرالمومنین حضرت عمر فاروق (رض) بوده، و مادرش زینب دختر مظعون می باشد، و بسیار مشهور است. (۶)

ذهبی در کتاب الکاشف نیز می نویسد: شوهر اولی صفیه، خنیس بن حذافه بوده، که در روز غزوه احد به شهادت رسید. وفات ام المؤمنین حفصه (رض) به سال ۴۱ هجری بوده است، و بعضی از مؤرخین سال ۴۵ و تعدادی هم تاریخ دیگری را گفته اند. (۷)

صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی صاحب کتاب الوافی بالوفیات نگاشته است: ام المومنین حفصه (رض) دختر حضرت عمر بن خطاب (رض) و همسر رسول الله (ص) بوده، و او را پیامبر اسلام (ص) در سال سوم از هجرت به نکاح گرفتند. عایشه (رض) می گوید: حفصه (رض) از همسران رسول الله (ص) همشیه با من همکاری نموده، و از من حمایت می کرد. می گویند: حفصه (رض) پنج سال قبل از بعثت رسول الله (ص) متولد گردیده است. موصوفه را پیامبر اسلام (ص) طلاق دادند، و پس به او رجوع نمودند، و جبرئیل (ع) آنحضرت (ص) را امر به رجوع کرد، و گفت: (إِنَّهَا صَوَّامَةٌ قَوَّامَةٌ، وَهِيَ زَوْجَتُكَ فِي الْجَنَّةِ). ترجمه: او زنی روزه دار و شب زنده دار می باشد، و او همسر تو در بهشت است. ام المومنین حفصه (رض) چنان که گفته اند در سال ۴۵ هجری قمری

وفات یافت، و او قبلاً همسر خنیس بن حذافه بن قیس بن عدی سَهْمِی بوده است. و وقتی حفصه (رض) بیوه گردید، حضرت عمر فاروق (رض) ازدواج او را با حضرت ابوبکر صدیق (رض) پیشنهاد نمود، و حضرت ابوبکر (رض) به او جواب مثبت نداد، حضرت عمر (رض) برآشفته شد، و به نزد حضرت عثمان (رض) آمد، که همسرش رقیه (رض) دختر رسول الله (ص) وفات یافته بود، و به او ازدواج با حفصه (رض) را پیشنهاد کرد، حضرت عثمان (رض) نیز گفت: من حالا اراده ازدواج را ندارم. حضرت عمر (رض) او را ترک کرد، و با شکایت از حضرت عثمان (رض) به نزد رسول اکرم (ص) آمد. پیامبر اسلام (ص) برایش گفتند: (يَتَزَوَّجُ حَفْصَةَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْ عَثْمَانَ، وَيَتَزَوَّجُ عَثْمَانَ مَنْ هِيَ خَيْرٌ مِنْ حَفْصَةَ). ترجمه: ازدواج خواهد کرد حفصه با کسی که او بهتر از عثمان باشد، و ازدواج خواهد کرد عثمان با کسی که او بهتر از حفصه باشد. و بعد رسول الله (ص) او را خواستگاری کردند، و حضرت عمر فاروق (رض) او را به نکاح آن حضرت (ص) درآورد، و بعد حضرت ابوبکر صدیق (رض) را ملاقات نمود، حضرت ابوبکر (رض) برایش گفت: من برای خود مناسب نمی دیدم، زیرا رسول الله (ص) از حفصه (رض) یادآوری نموده بودند، و من سر پیامبر اسلام (ص) را آشکار نمی ساختم، و اگر آن حضرت (ص) او را ترک می کردند، هر آئینه با او ازدواج می نمودم. حضرت عمر فاروق (رض) بعد از مرگش حفصه (رض) را وصی خود ساخت، و حفصه (رض) بعد از مرگش عبدالله بن عمر (رض) برادرش را بر آنچه حضرت عمر (رض) او را وصی ساخته بود، و به

آنچه که از مالش صدقه کند، به تمامی وصی خود گردانید. گروهی از ام المومنین حفصه(رض) حدیث روایت کرده اند.(۸)

در کتاب تهذیب الکمال فی اسماء الرجال تالیف حافظ جمال الدین ابی الحجاج یوسف مزی آمده است: ام المومنین حفصه دختر عمر بن خطاب عدویه بوده، و مادرش زینب دختر مَطْعُون خواهر قدامه بن مظعون و مادرش طَلِيحَه دختر جُدعان خواهر عبدالله بن جدعان بن کعب بن سعد بن تیم بن مُرّه می باشد. بعضی از مورخین گفته اند: حفصه پنج سال قبل از مبعث رسول الله(ص) متولد گردیده است. واقدی، خلیفه بن خیاط و علی بن مدینی می گویند: رسول الله(ص) ام المومنین حفصه(رض) را در سال سوم هجری به عقد نکاح خود درآوردند، اما عده ای دیگر از مورخین گفته اند: ازدواج رسول الله(ص) با ام المومنین حفصه(رض) در سال دوم هجری بوده است. ام المومنین حفصه(رض) از پیامبر اسلام(ص) و پدرش حضرت عمر فاروق(رض) حدیث روایت نموده، و از او حارث بن عبدالله بن ابی ربیعہ مخزومی، حارثه بن وهب خزاعی که از جمله صحابه می باشد، برادر زاده اش حمزه بن عبدالله بن عمر، سَواء خزاعی، شُتَیر بن شَکَل بن حُمَید عَبَسَی، ابو زید عبدالله بن سعد مدَینَی، عبدالله بن صَفوان بن أُمَیَّه جُمَیحی، برادرش عبدالله بن عمر، عبدالرحمن بن حارث بن هشام، عمرو بن رافع، مُسَیب بن رافع، مطلب بن ابی وداعه، هُنَیدَه بن خالد خزاعی، ابو مِجَلَز لاحِق بن حمید، ابوبکر بن سلیمان بن ابی خَیثمَه، صفیه بن ابی عبید و ام مبشر انصاریه که خودش نیز از جمله زنان صحابیه بود روایت کرده اند.(۹)

ابو معشر مدّتی می گوید: ام المومنین حفصه در سال چهل و یکم هجری وفات یافت. ابوبکر بن ابی خیشمه وفات ام المومنین حفصه را هم زمان با اول بیعت با معاویه (رض) گفته، که آن در ماه جمادی الاول سال چهل و یکم هجری بوده است. واقعی وفات او را در سال چهل و پنجم هجری گفته، و می گوید: بر جنازه او مروان بن حکم امیر وقت مدینه نماز خواند. و ابن وهب عموی مالک می گوید: ام المومنین حفصه (رض) همسر رسول الله (ص) در سال فتح افریقیه وفات یافته است. (۹)

خیرالدین زرکلی در کتاب اعلام خود آورده است: حفصه دختر حضرت عمر بن خطاب (رض) صحابی بزرگوار و از زنان صالحه می باشد، او از همسران رسول خدا (ص) بوده است. وی هژده سال قبل از هجرت رسول الله (ص) یعنی در سال ۶۰۴ میلادی در مکه متولد گردید، و در ابتداء با خنیس بن حذافه سهمی ازدواج نمود، تا اینکه اسلام ظهور کرد، او با شوهرش اسلام آورد، و به همراه وی به مدینه هجرت نمود، شوهرش در مدینه وفات یافت. پیامبر اسلام (ص) در سال دوم و یا سوم هجری حفصه (ص) را از پدرش خواستگاری کردند، و حضرت عمر فاروق (رض) موصوفه را به همسری رسول الله (ص) درآورد. حفصه (رض) بعد از وفات رسول الله (ص) نیز در مدینه زنده گی می کرد، و در همان شهر در سال ۴۵ هجری مطابق سال ۶۶۵ میلادی وفات یافت. از ام المومنین حفصه بخاری و مسلم در صحیحین حدیث روایت نموده اند، و از او مجموعاً ۶۰ حدیث روایت شده است. (۱۴)

احمد خلیل جمعه از علمای معاصر در کتاب نِسَاءٌ مُبَشِّرَاتٌ بِالْجَنَّةِ می نویسد:

پنج سال قبل از بعثت رسول اکرم (ص) وقتی قریش تصمیم به تجدید بناء کعبه گرفتند، و در باره نصب حجرالاسود در بین شان خلاف واقع شد، و فیصله و قضاوت را برای پیامبر اسلام (ص) واگذاشتند، و آن حضرت (ص) با درایت کامل منازعه را فیصله نموده، و به مخاصمه در بین شان پایان بخشیدند، همزمان با آن در همان ایام با برکت ام المومنین حفصه (رض) در مکه متولد گردید، نامبرده از همان اول فردی صاحب فضل و برکت و زنی با شأن و حرمت بود. پدر حفصه (رض) حضرت عمر فاروق (رض) وزیر دوم رسول الله (ص) و مادرش زینب دختر مظعون خواهر صحابی جلیل القدر عثمان بن مظعون از سادات مهاجرین و اولیاء متقین، همان که در زمان حیات رسول الله (ص) وفات یافت، و آن حضرت (ص) بر جنازه اش نماز خواندند، و اولین کس از مهاجران بود که در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. برادرش عبدالله بن عمر (رض) همان که رسول الله (ص) درباره تقوی و صلاح او شهادت دادند، و فرمودند: (نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُالله.....) ترجمه: مردی نیکو و بزرگواری است عبدالله..... عمویش زید بن خطاب (رض) سردار شهید و مجاهد متقی، همان که حضرت عمر فاروق (رض) درباره اش گفت: زید قبل از من مسلمان شد، و قبل از من به شهادت رسید. عمه اش فاطمه دختر خطاب (رض) یکی از سابقه داران اسلام که در ابتدای بعثت رسول الله (ص) به همراه شوهرش سعید بن زید (رض) یکی از عشره مبشره ایمان آورد. ام المومنین حفصه (رض) در بین چنین افرادی نشأ و نمو کرد، او از اوان

طفولیت علاقه وافری به فراگیری دانش و معرفت داشت، و همان بود که کتابت و نویسنده گی را در نزد یکی از زنان فصیحہ عرب بنام شفاء دختر عبدالله قرشیہ عدویہ آموخت. و وقتی کہ به حد رشد و بلوغ رسید، با خنیس بن حذافہ بن قیس قرشی سهمی برادر صحابی بزرگوار عدالله بن حذافہ ازدواج کرد، خنیس شوهر اولی ام المومنین حفصہ(رض) یکی از سابقہ داران اسلام بود، کہ قبل از دخول رسول الله(ص) به سرای ارقم بن ابی الارقم توسط سیدنا ابوبکر صدیق(رض) به دین اسلام مشرف گردیده بود. و وقتی اذیت و آزار قریش از برای مسلمانان شدت گرفت، این زن و شوهر مومن و مومنه راه ہجرت بسوی حبشہ را پیش گرفتند، و از آنجا دوبارہ بہ مکہ عودت نموده، و باز بطرف مدینہ مهاجر شدند، و در منزل رفاعہ بن عبدالمنذر اقامت کردند، و رسول الله(ص) بین خنیس بن حذافہ و ابی عبس بن جبر پیمان اخوت برقرار ساختند، و بدین ترتیب ام المومنین حفصہ و همسرش خنیس از جملہ کسانی بودند، کہ دو مرتبہ ہجرت نمودند، یک بار بہ حبشہ و بار دیگر بہ مدینہ. و وقتی غزوہ بدر بزرگ بوقوع پیوست، شش تن از خانوادہ حفصہ(رض) یعنی پدرش حضرت عمر فاروق، عمویش زید بن خطاب، خالو ہایش عثمان، عدالله و قدامہ و پسر خالویش سائب بن عثمان شرکت کردند، در پهلوی آن ها شوهر حفصہ(رض) یعنی خنیس بن حذافہ(رض) ہم در آن غزوہ حاضر گردید، و غیر از او کس دیگری از بنی سہم در آن غزوہ شرکت نداشت، او از جملہ قہرمانان مجاہدین بود، کہ برای اعلای کلمہ الله از هیچ گونه جانفشانی دریغ نکرد، اما در آن معرکہ بشدت

مجروح گردید، و مدتی نیز بعد از برگشت مجاهدان از غزوه بدر در شهر مدینه درد و رنج جراحات وارده را تحمل کرد، تا بالاخره به اثر همان جراحات وفات یافت، و او را در قبرستان بقیع در کنار قبر عثمان بن مظعون (رض) دفن نمودند، رضی الله تعالی عنهما. حفصه (رض) در عنفوان جوانی بیوه شد، و این حادثه تاثیر بس عمیق و متأثر کننده ای در زنده گی او وارد آورد، بطوری که آثار حزن و اندوه در چهره اش نمایان بود، و با صبر و ایمان با آن درد ها و رنج ها مبارزه می کرد، پدرش حضرت عمر فاروق (رض) نیز این آثار ناگوار را در چهره دختر نازنین خود مشاهده می نمود، و با اظهار محبت به او و تحریک عواطفش وی را نصیحت می کرد، و به تحمل فرا می خواند، و حفصه (رض) نیز از زنان پرهیزگار، فاضله، عابده و صابره بود، و همیشه با استمرار عبادات قناعت فکر و ذهن خویش را فراهم می نمود، اما پدرش با توجه به خصوصیات فوق در تلاش برآمد تا برای خروج دخترش از این معضلات راه و چاره بیابد، و او را از این آلام برهاند، به اطرافش نظر کرد، تا راهی را برای سعادت و خوشبختی حفصه (رض) جستجو کند، و در ذهنش یکی از اهل خیر را یافت، کس که از سابقین به اسلام و مردی محبوب، اهل بذل و بخشش و شخصیتی با شرم و حیاء بود، او حضرت عثمان (رض) بود، که بعد از مرگ همسر محبوبش رقیه (رض) دختر رسول الله (ص) به تنهائی زنده گی می کرد. حضرت عمر فاروق (رض) به نزد حضرت عثمان (رض) رفت، و با عثمان (رض) بسیار با محبت، آهستگی و آرامش سخن زد، و برایش پیشنهاد نمود، و گفت: آیا می خواهی با حفصه

ازدواج نمائی؟ عثمان(رض) گفت: باید در این باره بیشتر فکر کنم. حضرت عمر فاروق(رض) چند روزی صبر کرد، و بالاخره حضرت عثمان(رض) او را خبر داد، و گفت: فعلاً قصد ازدواج را ندارم. و بعد به نزد حضرت ابوبکر صدیق(رض) رفت، و برایش گفت: می خواهی که حفصه را به همسری تو در بیاورم. حضرت ابوبکر(رض) سکوت کرد، و چیزی را بر زبان نیاورد. حضرت عمر فاروق او را ترک کرد، در حالی که از موقف حضرات عثمان و ابوبکر رضی الله تعالی عنهما متأثر بود، با روحی شکسته و حالتی آشفته به نزد رسول الله(ص) آمد، و با حالتی سرد و خسته از آن دو شکایت کرد. رسول الله(ص) برای از بین بردن خستگی و برآشفستگی او چنان مطلب شفاء بخشی را برایش فرمودند، که حضرت عمر فاروق(رض) بوجد آمد، و آثار خوشی و فرحت سراسر وجود او را فراگرفت، پیامبر اسلام(ص) برایش گفتند: (يَتَزَوَّجُ حَفْصَةَ مَن هُوَ خَيْرٌ مِّنْ عُثْمَانَ، وَ يَتَزَوَّجُ عُثْمَانَ مَن هِيَ خَيْرٌ مِّنْ حَفْصَةَ). ترجمه: ازدواج خواهد کرد حفصه با کسی که او بهتر از عثمان باشد، و ازدواج خواهد کرد عثمان با کسی که او بهتر از حفصه باشد. و رسول الله(ص) حفصه را از حضرت عمر فاروق(رض) خواستگاری نموده، او را به همسری خود درآوردند، و موصوفه در شمار امهات المومنین قرار گرفت، و رسول الله(ص) دختر شان ام کلثوم را به همسری حضرت عثمان(رض) درآوردند، با ازدواج رسول الله(ص) با ام المومنین حفصه(رض) حضرت عمر فاروق(رض) هم به شرف خسری پیامبر اسلام(ص) مشرف گردید. و وقتی حضرت عمر فاروق(رض) دخترش حفصه را به عقد

نکاح رسول الله (ص) در آورد، حضرت ابوبکر صدیق (رض) او را ملاقات نموده،
 برایش گفت: من از تو معذرت می خواهم، زمانی که برای ازدواج با حفصه برای
 تو جواب مثبت ندادم، ترا بر خود غضبناک یافتم، اما آنچه مرا مانع شد، که با
 حفصه ازدواج نکنم، آن بود، که من می دانستم، و آن حضرت (ص) از حفصه نام
 برده بودند، و من سیر رسول الله (ص) را افشاء نمی کردم، و اگر پیامبر
 اسلام (ص) او را ترک می کردند، هر آئینه من با او ازدواج می نمودم. رسول
 الله (ص) در سال سوم هجری قبل از غزوه احد با ام المومنین حفصه (رض)
 ازدواج نمودند، و مبلغ چهار صد درهم برای حفصه (رض) مهریه دادند، و این
 ازدواج بزرگترین حرمت، کرامت و احسان برای ام المومنین حفصه و پدرش
 حضرت عمر فاروق (رض) بود، و همین حرکت حضرت عمر فاروق (رض)
 برای پیشنهاد همسری دخترش برای حضرت عثمان و حضرت ابوبکر رضی الله
 تعالی عنهما منشاء صدور حکم یکی از مسائل فقهی شد، تا جایی که امام بخاری
 در صحیح اش بابی را تحت عنوان: (عَرَضُ الْإِنْسَانِ إِبْنَتَهُ أَوْ أُخْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْخَيْرِ).
 ترجمه: پیشنهاد انسان برای همسری دختر و یا خواهرش برای مردم نیکوکار.
 آورده است، که از آن چنین استنباط می گردد که انسان می تواند دختر و یا
 خواهرش را برای همسری مردی پسندیده و نیکوکار پیشنهاد نماید. ام المومنین
 حفصه (رض) در کنار عایشه، ام حبیبه، ام سلمه، و سوده بنت زمعه رضی الله
 تعالی عنهن جمعاً یکی از زنان قریشی رسول الله (ص) بود، او زنی صالح و کثیر
 العبادت بود، زیاد نماز می خواند، و اکثراً روزه دار بود، و در حدیثی که عبدالله

ابن عباس (رض) از پیامبر اسلام (ص) روایت نموده، آمده است، که جبرئیل (ع) خطاب به رسول اکرم (ص) فرموده است: (إِنَّهَا صَوَامَةٌ قَوَّامَةٌ، وَإِنَّهَا زَوْجَتُكَ فِي الْجَنَّةِ). ترجمه: او زنی شب زنده دار و روزه دار است، و او در بهشت همسر تو است.

ام المومنین حفصه (رض) را حارسه القرآن می گویند، زیر وقتی که زید بن ثابت انصاری (رض) قرآن کریم را جمع آوری کرد، نسخه جمع آوری شده برای حفاظت و نگهداری به ام المومنین حفصه (رض) سپرده شد. (۱۵)

ام المومنین حفصه (رض) مرجع عده ای از صحابه و تابعین برای شنیدن احادیث رسول الله (ص) بود، او شصت حدیث از رسول الله (ص) روایت نموده، که چهار حدیث آن را شیخان یعنی بخاری و مسلم بطور مشترک روایت کرده اند، و شش حدیث را مسلم روایت نموده است. و از جمله راویان حدیث عبدالله ابن عمر برادرش، حمزه برادرزاده اش، صفیه دختر ابی عبید همسر برادرش، ام مبشر انصاریه، عبدالرحمن بن حارث بن هشام و دیگران از او حدیث روایت نموده اند. (۱۵)

ام المومنین حفصه (رض) در ماه شعبان سال چهل و پنجم از هجرت نبوی به عمر شصت و سه سالگی در مدینه منوره به رفیق اعلی پیوست، و عده ای کثیری از صحابه که در پیشاپیش آن ها سیدنا ابوهریره و ابو سعید الخدری رضی الله تعالی عنهما قرار داشتند در جنازه او شرکت کردند، و مروان بن حکم والی وقت مدینه بر جنازه اش نماز گذارد، نامبرده را در قبرستان بقیع دفن کردند، و عبدالله

و عاصم، برادرانش و سالم، عبدالله و حمزه برادرزاده گانش به قبر او داخل شدند.
ام المومنین حفصه (رض) برادرش عبدالله بن عمر (رض) را وصی خود ساخت. (۱۵)

محمد بن سعد کاتب واقدی در کتاب طبقات نگاشته است: محمد بن عمر واقدی از اسامه بن زید بن اسلم و او از پدرش و او از پدر بزرگش و او از گفته عمر بن خطاب (رض) ما را خبر داد، که می گفته است: حفصه پنج سال پیش از مبعث رسول خدا (ص) و به هنگامی که قریش خانه کعبه را باز سازی می کردند زاده شده است. (۱۶)

واقدی از عبدالله بن جعفر و او از ابی عون همچنین از موسی بن یعقوب و او از ابوالحویرث ما را خبر داد، که می گفته اند: خنیس بن حذافه بن قیس بن عدی بن سهم حفصه دختر حضرت عمر بن خطاب (رض) را به همسری گرفت، حفصه همراه خنیس به مدینه هجرت کرد، و خنیس در مدینه به هنگام باز گشت رسول خدا (ص) از جنگ بدر در گذشت. (۱۶)

یزید بن هارون از سفیان بن حسین و او از زهری و او از گفته سالم و او از ابن عمر ما را خبر داد، که می گفته است: پس از بیه شدن حفصه (رض) حضرت عمر (رض) به دیدار حضرت عثمان (رض) رفت، و ازدواج با حفصه (رض) را به او پیشنهاد کرد. حضرت عثمان (رض) گفت: اینک مرا نیازی به زنان نیست. و باز حضرت عمر (رض) با حضرت ابوبکر صدیق (رض) دیدار کرد، و به او ازدواج با حفصه (رض) را پیشنهاد کرد. حضرت ابوبکر

(رض) خاموش ماند، و پاسخی نداد، و حضرت عمر(رض) بر او خشمگین شد. در این میان پیامبر اسلام(ص) از حفصه(رض) خواستگاری کردند، و او را به همسری خود برگزیدند. پس از آن حضرت عمر(رض) حضرت ابوبکر صدیق(رض) را دید، و گفت: ازدواج با دخترم را به عثمان(رض) پیشنهاد کردم، نپذیرفت، و خواسته ام را رد کرد، و به تو پیشنهاد کردم، سکوت کردی، و من از سکوت تو خشمگین تر شدم، تا از رفتار عثمان(رض) که خواسته ام را نپذیرفت. حضرت ابوبکر(رض) گفت: پیامبر اسلام(ص) پوشیده از حفصه(رض) نام برده بودند، و چون راز بود، خوش نداشتم راز را آشکار سازم. (۱۶)

یعقوب بن ابراهیم بن سعد از پدرش و او از صالح بن کیسان و او از ابن شهاب ما را خبر داد، که می گفته است: سالم پسر عبدالله بن عمر(رض) مرا خبر داد، که از پدرش عبدالله بن عمر(رض) شنیده، که می گفته است: عمر بن خطاب(رض) می گفت: پس از این که حفصه (رض) بیوه شد، و شوهرش خنیس بن حذافه سهمی(رض) که از اصحاب رسول خدا (ص) بود، در مدینه در گذشت، پیش عثمان بن عفان(رض) رفتم، و ازدواج با حفصه(رض) را به او پیشنهاد کردم، و گفتم: اگر می خواهی حفصه(رض) را به همسری تو درآورم. گفت: بگذار در کار خود بنگرم. چند روزی صبر کردم، عثمان(رض) مرا دید، و گفت: از این که این روزها ازدواج کنم منصرف شده ام. حضرت عمر(رض) می گوید: به دیدار حضرت ابوبکر (رض) رفتم، و گفتم: اگر می خواهی

حفصه(رض) را به همسری تو درآورم؟ ابوبکر(رض) خاموش ماند، و هیچ پاسخی نداد. حضرت عمر(رض) می گفته است: من از رفتار ابوبکر (رض) دلگیر تر شدم، تا از رفتار عثمان(رض)، چند روزی درنگ کردم، سپس رسول خدا (ص) از حفصه(رض) خواستگاری فرمودند، و من او را به همسری ایشان دادم، پس از آن ابوبکر(رض) مرا دید، و گفت: گویا بر من خشم گرفته ای، و از من دلگیر شده ای، که ازدواج با حفصه(رض) را به من پیشنهاد کردی، و من پاسخی نادم. گفتم: آری که دلگیر شده ام. ابوبکر(رض) گفت: آنچه مرا از پذیرفتن پیشنهاد تو به خاموشی واداشت، این بود که می دانستم پیامبر اسلام(ص) پوشیده از او نام برده اند، و من کسی نیستم، که راز رسول خدا (ص) را آشکارا سازم، اگر پیامبر اسلام(ص) منصرف می شدند، من آن پیشنهاد را می پذیرفتم. (۱۶)

إسماعیل بن إبراهيم از یونس و او از حسن ما را خبر داد، که می گفته است: یکی از دختران حضرت ختمی مرتبت(ص) همسر حضرت عثمان(رض) بود و در گذشت. حضرت عمر فاروق(رض) حضرت عثمان(رض) را اندوهگین و بی تاب دید، با او گفتگو کرد، و ازدواج با حفصه(رض) را با پیشنهاد نمود، حضرت عمر(رض) سپس پیش پیامبر اسلام (ص) آمد، و گفت: عثمان(رض) را دیدم، که اندوهگین و بی تاب بود، ازدواج با حفصه (رض) را به او پیشنهاد کردم. رسول خدا(ص) به عمر(رض) فرمودند: آیا دوست داری، تو را به دامادی رهنمائی کنم که از عثمان بهتر است، و عثمان را هم به پدر زنی رهنمائی کنم،

که او برای عثمان از تو بهتر است؟ حضرت عمر(رض) گفت: آری. پیامبر اسلام(ص) حفصه (رض) را به همسری گرفتند، و دختری از دختران خود را به همسری حضرت عثمان(رض) درآورد.(۱۶)

واقدی از عبدالله بن جعفر و او از ابن ابی عون و همچنین از موسی بن یعقوب و او از ابوالحویرث و او از محمد بن جبیر بن مطعم ما را خبر داد، که می گفته اند: حضرت عمر بن خطاب(رض) می گفته است: هنگامی که خنیس بن حذافه(رض) در گذشت، ازدواج با حفصه (رض) را به عثمان(رض) پیشنهاد کردم نپذیرفت، این موضوع را به پیامبر اسلام(ص) گفتم، و افزودم: ای رسول خدا! از عثمان تعجب نمی فرمائید، که من ازدواج با حفصه را به او پیشنهاد کردم، و او نپذیرفت. پیامبر اسلام(ص) در پاسخ حضرت عمر(رض) فرمودند: خداوند زنی بهتر از دختر تو را به همسری عثمان درآورد، و دختر تو را هم به ازدواج کسی بهتر از عثمان درآورد. آن دو در پی حدیث خود می افزودند: حضرت عمر(رض) حفصه (رض) را در پی مرگ رقیه(رض) دختر رسول خدا(ص) به حضرت عثمان(رض) پیشنهاد کرد، ولی حضرت عثمان(رض) ام کلثوم(رض) دختر دیگر حضرت ختمی مرتبت (ص) را می خواست، و بدین سبب پیشنهاد حضرت عمر(رض) را نپذیرفت. رسول خدا(ص) حفصه(رض) را به همسری خود درآوردند، و ام کلثوم(رض) را به همسری حضرت عثمان (رض) دادند.(۱۶)

محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبره و او از حسین بن ابی حسین ما را خبر داد، که می گفته است: رسول خدا(ص) در ماه شعبانی که سی ماه از هجرت گذشته بود، و پیش از جنگ احد حفصه(رض) را به همسری گرفتند.(۱۶)

سلیمان بن حرب از حماد بن سلمه و او از علی بن زید و او از سعید بن مسیب ما را خبر داد، که می گفته است: حفصه(رض) بیوه شد، و حضرت عثمان(رض) هم همسرش رقیه(رض) در گذشت، و بیوه شد. گوید: حضرت عمر(رض) از کنار حضرت عثمان(رض) که سخت اندوهگین و افسرده بود گذشت، و به او گفت: مدت عده حفصه(رض) از خنیس پایان پذیرفته است، آیا می خواهی او را به همسری بگیری؟ حضرت عثمان(رض) هیچ پاسخی نداد. حضرت عمر(رض) به حضور رسول خدا(ص) رفت، و این موضوع را گفت. پیامبر اسلام(ص) فرمودند: پیشنهادی بهتر از این می کنم، حفصه(رض) را به همسری من درآور، و من هم ام کلثوم(رض) خواهر رقیه(رض) را به همسری عثمان(رض) در می آورم. پیامبر اسلام(ص) حفصه(رض) را عقد فرمودند، و ام کلثوم(رض) را هم حضرت عثمان(رض) به همسری گرفت. سلیمان بن حرب از حماد بن زید و او از علی بن زید هم همین گونه از گفته سعید بن مسیب برای ما نقل کرد. گوید: سعید می گفته است: خداوند برای حفصه(رض) و عثمان(رض) خیر بیشتری ارزانی فرمود، که رسول خدا(ص) برای حفصه(رض) بهتر از

عثمان(رض) بودند، و ام کلثوم(رض) برای عثمان(رض) بهتر از حفصه(رض) بود.(۱۶)

یزید بن هارون و عفان بن مسلم و عبدالصمد بن عبدالوارث و سلیمان بن حرب از حماد بن سلمه ما را خبر دادند، که می گفته است: ابوعمران جونی از قیس بن زید ما را خبر داد، که رسول خدا(ص) حفصه(رض) دختر حضرت عمر(رض) را طلاق دادند. دو دائی او یعنی عثمان(رض) و قدامه(رض) پسران مظعون پیش او آمدند. حفصه گریست، و گفت: به خدا سوگند! پیامبر اسلام(ص) مرا از سیری و دلگیری طلاق نداده اند. در این حال پیامبر اسلام(ص) پیش حفصه(رض) آمدند. حفصه(رض) چادر پوشید. پیامبر اسلام(ص) فرمودند: جبریل که درود خدا بر او باد، پیش من آمد، و فرمود: به حفصه(رض) رجوع فرمای، که بانویی بسیار روزه گیر و نماز گزار است، و او در بهشت هم همسر تو است.(۱۶)

سعید بن عامر از سعید بن ابی عروبه و او از قتاده ما را خبر داد، که می گفته است: رسول خدا(ص) حفصه(رض) را طلاق دادند. جبرئیل آمد، و به ایشان گفت: به حفصه(رض) رجوع فرمائید، یا آن که حفصه(رض) را طلاق مدهید، که بانویی بسیار روزه گیر و بسیار نماز گزار و از همسران شما در بهشت است.(۱۶)

إسماعیل بن ابان و راق از یحیی بن زکریاء بن ابی زائده و او از صالح بن صالح و او از سلمه بن کهیل و او از سعید بن جبیر و او از ابن عباس و او از

حضرت عمر بن خطاب (رض) ما را خبر داد، که می گفته است: حضرت رسول الله (ص) حفصه (رض) را طلاق داده، و سپس به او رجوع فرمودند. (۱۶)

عثمان بن محمد بن ابی شیبه از هشیم و او از حمید و او از انس بن مالک ما را خبر داد، که می گفته است: هنگامی که رسول خدا (ص) حفصه (رض) را طلاق دادند، مأمور شدند، که به او رجوع کنند، و رجوع فرمودند. (۱۶)

خالد بن مخلد بجلی از عبدالله بن عمر و او از نافع و او از عبدالله بن عمر (رض) ما را خبر داد، که می گفته است: حضرت عمر فاروق (رض) ام المؤمنین حفصه (رض) را وصی خود قرار داد. (۱۶)

فضیل بن دکین از سفیان و او از محمد بن منکدر و او از ابوبکر بن سلیمان بن ابی حشمه ما را خبر داد، که می گفته است: رسول خدا (ص) پیش ام المؤمنین حفصه (رض) رفتند، و زنی بنام شفاء در خانه حفصه (رض) بود، که در باره زخم هایی که در پهلوها ظاهر می شود، افسون و تعویذ می کرد. پیامبر اسلام (ص) به شفاء فرمودند: این کار را به حفصه (رض) هم آموزش بده. (۱۶)

محمد بن عمر واقدی از مخرمه بن بکیر و او از پدرش ما را خبر داد، که می گفته است: پیامبر اسلام (ص) قصد طلاق ام المؤمنین حفصه (رض) را داشتند، و این موضوع را به زبان هم آوردند. جبرئیل به حضورشان آمد، و فرمود: حفصه (رض) زنی است که بسیار روزه می گیرد، و بسیار نماز می خواند، و حفصه (رض) زنی نیکوکار بود. (۱۶)

محمد بن عمر واقدی از ابن ابی سبره و او از هشام بن حسان و او از ابن سیرین ما را خبر داد، که می گفته است: پیامبر اسلام (ص) أم المؤمنین حفصه (رض) را طلاق دادند. جبرئیل نازل شد، و گفت: حفصه (رض) زنی بسیار روزه گیر و نماز گزار است، و رسول خدا (ص) به او رجوع فرمودند. (۱۶)

أبو أسامه حماد بن أسامه از هشام بن عروه و او از پدرش و او از ام المؤمنین عائشه (رض) ما را خبر داد، که می گفته است: رسول خدا (ص) حلوا و عسل را دوست می داشتند، و معمول ایشان چنین بود، که پس از نماز عصر به خانه همسران خود می رفتند، و به آنان سر می زدند، روزی پیش حفصه (رض) رفتند، و بیشتر از حد معمول آن جا ماندند. من در این باره پرس و جو کردم. گفتند: یکی از زن های خویشاوند حفصه (رض) مشک کوچکی عسل به او هدیه کرده است، و حفصه (رض) از آن شربتی به رسول خدا (ص) آشامانیده است. من - عائشه - گفتم: به خدا سوگند! چاره این کار را خواهم کرد. موضوع را به أم المؤمنین سوده (رض) گفتم، و افزودم: هنگامی که پیامبر اسلام (ص) پیش تو آمدند، و خواستند، به تو نزدیک شوند، بگو: ای رسول خدا! آیا شکوفه خرما خورده اید؟ خواهد گفتند: نه. تو بگو: پس این بوی تندی که احساس می کنم چیست؟ و بر پیامبر اسلام (ص) بسیار دشوار می آمد، که از ایشان بوی تند - مانند پیاز، سیر و شکوفه خرما - احساس شود. - عائشه (رض) می گوید: به ام المؤمنین سوده (رض) گفتم: پیامبر اسلام (ص) خواهد گفتند: حفصه به من شربتی داده است. تو در پاسخ بگو: لابد زنبورش بر عصاره خارین نشسته، و مکیده

است. من هم همین را می گویم، و به أم المؤمنین صفیه (رض) گفتم: تو نیز همین گونه بگو. سوده (رض) می گفته است: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، می خواستم، همان وقت که رسول خدا (ص) بر در حجره ام رسیدند، سخن ترا به ایشان بگویم، ولی از بیم تو همین که نزدیک رسیدند، گفتم: ای رسول خدا! آیا شکوفه خرما خورده اید؟ فرمودند: نه. گفتم: پس این بوی تند چیست؟ فرمودند: حفصه شربت آمیخته با عسل به من نوشانیده است. گفتم: لابد زنبورش بر شکوفه خارین نشسته، و عصاره آن را مکیده است. عائشه (رض) می گوید: پس از این که رسول خدا (ص) پیش من آمدند، من هم همان گونه گفتم، و چون پیش أم المؤمنین صفیه (رض) رفته بودند، او هم همان گونه گفته بود. پیامبر اسلام (ص) بار دیگر که پیش حفصه (رض) رفته بودند. حفصه (رض) پرسیده بود: آیا از آن شربت به شما بدهم؟ فرمودند: نه مرا به آن نیازی نیست. گوید: سوده (رض) می گفته است: سبحان الله، به خدا سوگند! که رسول خدا (ص) را از نوشیدن آن محروم ساختیم، و من - عائشه - به او گفتم: خاموش باش. (۱۶)

مسلم بن ابراهیم از جویریة بن اسماء و او از نافع ما را خبر داد، که می گفته است: أم المؤمنین حفصه (رض) تا کاملاً نزار و فروپاشیده نشد نمرد. (۱۶) واقدی ما را خبر داد، که حضرت رسول الله (ص) برای حفصه - از درآمد خیبر - هشتاد شتروار جو و گفته می شود گندم مقرر فرمودند. همو از معمر از زهری و او از سالم پسر عبدالله بن عمر (رض) و او از پدرش ما را خبر داد، که

می گفته است: چون أم المؤمنین حفصه (رض) درگذشت، مروان بن حکم که آن هنگام حاکم مدینه بود، بر جنازه اش نماز گزارد. و باز همو از موسی بن ابراهیم و او از پدرش و او از گفته کنیزک آزاد کرده خاندان حضرت عمر (رض) ما را خبر داد، که می گفته است: بر تابوت أم المؤمنین حفصه (رض) روپوشی دیدم، و مروان در جایی که بر جنازه ها نماز می گزارند، بر او نماز گزارد، و سپس از پی جنازه تا بقیع رفت، و تا هنگامی که از خاک سپاری آسوده شدند، همان جا نشست. (۱۶)

واقدی از علی بن مسلم و او از مقبری و او از پدرش ما را خبر داد، که می گفته است: مروان را دیدم که جلو جنازه أم المؤمنین حفصه (رض) میان ابوهریره و ابوسعید حرکت می کرد، و او را دیدم که یکی از گوشه های تابوت را از کنار خانه فرزندان حزم تا خانه مغیره بن شعبه بر دوش داشت، و از آن کنار خانه مغیره تا کنار گور ابوهریره بر دوش داشت. (۱۶)

واقدی از عبدالله بن نافع و او از پدرش ما را خبر داد، که می گفته است: عبدالله و عاصم پسران حضرت عمر فاروق (رض) و سالم، عبدالله و حمزه پسران عبدالله بن عمر (رض) برای خاک سپاری أم المؤمنین حفصه (رض) وارد گور او شدند. همو می گوید: أم المؤمنین حفصه (رض) در ماه شعبان سال چهل و پنج به روزگار حکومت معاویه بن ابی سفیان در گذشت، و در آن هنگام شصت ساله بود. (۱۶)

واقدی از ابن ابی سبره و او از ابوبکر بن عمرو و او از گفته سالم پسر عبدالله بن عمر (رض) نقل می کرد، که می گفته است: خانه أم المؤمنین حفصه (رض) از او باقی ماند، و عبدالله بن عمر (رض) آن را به ارث برد، و هنگامی که آن حجره ویران و ضمیمه مسجد نبوی شد، عبدالله بن عمر (رض) از دریافت بهای آن خود داری کرد. (۱۶)

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می نویسد: أم المؤمنین حفصه (رض) دختر حضرت عمر فاروق (رض) پیشتر زن خنیس بن حذافه سهمی (رض) بود، و در چهاردهم شعبان سال سوم هجری به نکاح پیامبر اسلام (ص) درآمد، و قریب هشت سال با پیامبر اسلام (ص) زنده گی کرد، و چون پیامبر اسلام (ص) وفات یافتند، حیات داشت، و به زمان حضرت عثمان (رض) یعنی سال بیست و هفتم هجری قمری در گذشت. (۲۲)

صاحب کتاب ریح المختوم آورده است: شوهر حفصه (رض) دختر حضرت عمر فاروق خنیس بن حذافه سهمی (رض) بود، که پس از غزوه بدر و پیش از غزوه احد در گذشت، و چون ایام عده وی سپری شد، رسول خدا (ص) در شعبان سال سوم هجری با وی پیوند زناشویی بستند. حفصه (رض) در شعبان سال چهل و پنجم هجری قمری به سن شصت سالگی در مدینه در گذشت، و در بقیع به خاک سپرده شد. حضرت عمر فاروق (رض) پیش از ازدواج پیامبر اسلام (ص) با حفصه (رض) وی را به عثمان (رض) پیشنهاد کرده بود، ولی او نپذیرفت، زیرا حفصه و جاهت و زیبایی نداشت. (۲۱)

در کتاب صحابیات حول الرسول آمده است: أم المؤمنین حفصه (رض) زنی با تقوا، زاهده و بسیار روزه دار و نماز خوان بود، وی قرآن شریف را حفظ داشت، مادر او زینب دختر مظعون بود، وی حفصه را پنج سال قبل از مبعث پیامبر اسلام (ص) هنگامی که قریش بیت الله را تعمیر می کردند بدنیا آورد، و در اول خنیس بن حذافه سهمی (رض) وی را به زنی گرفت، و حفصه نزد او ماند، و با او به مدینه هجرت کرد، خنیس در غزوه های بدر و احد همراه رسول الله (ص) حضور داشت، و بعداً در احد به شهادت رسید، و حفصه (رض) را که زنی جوان، با وفا و صاحب جمال و سنش از هجده سال تجاوز نمی کرد، از خود به جا گذاشت، تا این که پیامبر اسلام (ص) وی را به زنی گرفتند.

حفصه (رض) زن بسیار با حیا و خجل بود، روزی پدرش حضرت عمر فاروق (رض) از او پرسید، و به او گفت: دخترم! من کاری را از تو می پرسم، که مرا بسیار اندوهگین کرده، و تو آن اندوه و حزن را برایم برطرف کن، و آن این که زن در صورت غائب بودن شوهر در چه مدتی اشتیاق شوهرش را خواهد کرد؟ حفصه (رض) سرش را پائین انداخت، و خجالت کشید، که جواب بدهد.

پدرش گفت: دخترم! خداوند از بیان حق شرم و کم روئی نمی کند. پس حفصه (رض) با انگشتانش اشاره کرد، که سه الی چهار ماه. حضرت عمر فاروق (رض) بعد از آن به فرماندهان جنگی خود نوشت، که هیچ احدی نباید بیش از چهار ماه از خانواده اش غائب باشد، و در جبهه بماند. حفصه ام المؤمنین (رض) در جمع آوری قرآن کریم نقش بارزی داشت، و وقتی که

حضرت عمر(رض) نزد حضرت ابوبکر صدیق آمد، و به او گفت: جنگ و کشتار در روز یمامه(جنگ با مسیلمه کذاب) بسیاری از قاریان قرآن را از دست ما گرفت، چون نوزده نفر از حافظان قرآن در آن جنگ شهید شدند، و من ترس این را دارم، که در جنگ های آینده کشتار باقی مانده از حافظان را فرا گیرد، و آن ها نیز کشته شوند، و آن گاه قسمت بسیاری از قرآن را از دست خواهیم داد، پس من این را پسندیده می بینم، که امر به جمع آوری قرآن نمائی. حضرت ابوبکر(رض) به حضرت عمر(رض) گفت: چگونه من کاری می کنم، که رسول خدا(ص) آن را نکرده اند. حضرت عمر(رض) گفت: این کار(جمع آوری قرآن) کاری خیر و نیک است، حضرت عمر(رض) دست بردار نشد، و آن قدر آن را تکرار کرد، تا این که خداوند(ج) سینه حضرت ابوبکر صدیق را فراخ نمود، و نیز رأی به کاری داد، که حضرت عمر(رض) به آن کار جمع آوری رأی داده بود، در آن هنگام حضرت ابوبکر صدیق زید بن ثابت(رض) را به جمع آوری قرآن امر نمود، و به او گفت: یا زید! تو مردی جوان و دانا هستی، و ما هرگز تو را به دروغ و دیگر صفات ذمیمه متهم نکرده ایم، و آن ها را از تو ندیده ایم، تو برای رسول الله(ص) وحی می نوشتی، و کاتب وحی بودی، و اینک دنبال قرآن بگرد، و آن را جمع کن. زید(رض) بنا به دستور حضرت ابوبکر صدیق(رض) دنبال قرآن گشت، و آن را از روی تکه پارچه ها، استخوان ها، پوست های خرما و از سینه مردان در یک جا جمع کرد، و گرد آورد، و آن کتابی که زید(رض) آن را جمع آوری کرده بود، و در آن قرآن نوشته شده

بود، نزد حضرت ابوبکر صدیق (رض) ماند، تا این که وفات نمود. سپس نزد حضرت عمر فاروق (رض) بود، تا این که او نیز شهید شد، و بعد از شهادت حضرت عمر فاروق (رض) نزد حفصه دختر حضرت عمر (رض) مادر مؤمنین بود، تا این که حضرت عثمان (رض) به خلافت رسید، و حضرت عثمان (رض) اختلافات مردم در قرائت و خواندن قرآن را دید، بخصوص بعد از این که فتوحات اسلامی گسترش یافت، از این خوف داشت، که مسلمین هم چون یهود و نصاری در کتاب خود اختلاف ایجاد کنند، پس حضرت عثمان (رض) کسی را نزد أم المؤمنین حفصه (رض) فرستاد، که آن کتابی را که زید بن ثابت قرآن را در آن جمع آوری کرده، برای من بفرست، و چند نسخه از روی آن می نویسیم، و سپس آن را نزد شما می فرستیم، و حفصه (رض) آن را نزد حضرت عثمان فرستاد، و حضرت عثمان (رض) زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر و سعید بن عاص رضی الله تعالی عنهم را مأمور نوشتن چند نسخه قرآن از روی قرآن أم المؤمنین حفصه (رض) کرد، و بعد از نوشتن نسخه ها حضرت عثمان (رض) قرآن حفصه (رض) را نزد وی برگرداند، و آن قرآن تا وفات حفصه (رض) نزد وی ماند، و بعد از وفات حفصه (رض) مروان بن حکم امیر مدینه منوره در زمان خلافت معاویه (رض) آن قرآن را گرفت، و نزد خود نگه داشت. خداوند حفصه (رض) را نگه داشت، و او از رفتن با حضرت عائشه (رض) به بصره به همراه زبیر بن عوام (رض) و طلحه بن عبیدالله (رض) و واقع شدن در حادثه مشهور به اسم جنگ جمل امتناع کرد و نرفت، بعد از این که برادر أم المؤمنین

حفصه عبدالله بن عمر(رض) خواهرش را به بیرون نرفتن با آن ها نصیحت کرد، و او به نصیحت برادرش گوش کرد، و خانه نشین شد، و از خانه بیرون نرفت. حفصه(رض) به عمر شصت سالگی در ماه شعبان سال چهل و پنجم هجری قمری در زمان خلافت معاویه(رض) فوت کرد، و مروان بن حکم امیر مدینه نماز جنازه بر او خواند، هنگام حمل جنازه وی مروان بن حکم بین ابوهریره و ابوسعید خدری پیشاپیش جنازه حرکت می کرد، و عبدالله و عاصم پسران حضرت عمر فاروق(رض) برادران حفصه(رض) بعد از کندن قبر حفصه داخل قبر وی شدند، و او را دفن کردند.(۲۰)

صاحب کتاب اسوه های راستین برای زن مسلمان می نویسد: حفصه(رض) بعد از این که همسرش را از دست داد، مفتخر شد، تا با رسول گرامی اسلام(ص) ازدواج نماید، و در زمره ای امهات المؤمنین(مادر مؤمنان) به شمار آید. او همان بانویی است، که جبرئیل(ع) (بر وارستگی و درستکاری او گواهی می دهد) و خطاب به رسول خدا(ص) می فرماید: ای محمد! حفصه(رض) زنی است، شب زنده دار که بسیار روزه می گیرد، و در بهشت همسرت خواهد بود. آن بزرگ بانوی مسلمان را خداوند به امانت داری کتاب خویش مفتخر نمود، و تا وقتی که در قید حیات بود، از کتاب خداوند(قرآن) محافظت کرد، و تمامی تلاش خود را در نگهداری این امر مهم مبذول داشت. در آن زمان قرآن بر استخوان کتف شتر و یا بر سنگ های سفید و مخصوص و یا بر چوبه ای برگ های درخت خرما نوشته می شد، به علاوه اصحاب گرامی رسول خدا(ص) سعی می کردند با حفظ

قرآن آن را بر دل های پاک خویش منقوش سازند. در زمان حضرت ابوبکر صدیق(رض) قرآن بطور پراکنده، و در چنین مصادری حفظ می شد، تا این که تمامی قرآن را در مصحف های جمع آوری کردند، و آن ها را به عنوان مجموعه ای از مصاحف که کل قرآن را در بر می گرفت، به حضرت ابوبکر صدیق(رض) سپردند، آن صحابی بزرگوار تا پایان عمر از این مجموعه ای مهم محافظت کرد، و در آخرین لحظه های عمر این امانت الهی را به حضرت عمر فاروق(رض) سپرد، بعد از شهادت حضرت عمر فاروق(رض) آن مجموعه در اختیار ام المؤمنین حفصه(رض) قرار گرفت، و نگهداری از این امانت عظیم بدو سپرده شد. وقتی اسلام در جای جای عالم منتشر شد، و شهر های زیادی توسط مسلمانان فتح گردید، مسلمانان در شهر ها و کشور های مختلف به تعلیم قرآن پرداختند، و هر کس با قرائت خاصی قرآن را تلاوت می کرد. حذیفه بن یمان(رض) متوجه اختلاف قرائت میان اصحاب گردید، و هراسان نزد حضرت عثمان(رض) خلیفه وقت شتافت. او خطاب به امیر المؤمنین حضرت عثمان(رض) فرمود: ای امیر المؤمنین! قبل از این که این امت در مورد قرآن دچار اختلاف شوند، آن ها را دریاب.....! عثمان(رض) نظر حذیفه را تأیید کرد، و ام المؤمنین حفصه دختر حضرت عمر فاروق (رض) را احضار نمود، و از او خواست، تا مجموعه ای قرآنی که توسط پدرش به امانت نزد او سپرده شده است را بیاورد، تا از آن نسخه برداری کنند، و قرآنی واحد را در میان مردم رواج دهند. ام المؤمنین حفصه(رض) به خواسته ای حضرت عثمان(رض) لیبیک

گفت، و مصحف ها را نزد او فرستاد. امیرالمؤمنین حضرت عثمان (رض) دستور داد، تا گروهی خاص از صحابه به نسخه برداری از این مصاحف همت گمارند. گروهی که این کار مهم در عین حال دشوار را عهده دار شدند، عبارت بودند از: ۱ - زید بن ثابت انصاری (رض). ۲ - عبدالله بن زبیر بن عوام اُسدی (رض). ۳ - سعید بن عاص اموی (رض). ۴ - عبدالرحمن بن حارث بن هشام مخزومی (رض). حضرت عثمان (رض) به ارشاد این حضرات پرداخته، فرمود: اگر در قرائتی با زید بن ثابت اختلاف کردید، و قرائت شما با قرائت او متفاوت بود، آن را به لهجهٔ قریش بنویسید، زیرا قرآن با لهجه قریش نازل شده است. نسخه برداری از کتاب خدا به بهترین وجه صورت گرفت، و قرآن های نسخه برداری شده به شهر های مختلف ارسال شد. بدین ترتیب حضرت عثمان (رض) مؤفق شد، یک قرائت واحد را در تلاوت قرآن مرسوم نماید، تا مردم دچار اختلاف نشوند، و نسخه ای اصلی را که از حضرت حفصه (رض) گرفته بود، نیز بدو باز گرداند، تا هم چنان مورد حفاظت آن بزرگ بانو قرار گیرد. حفصه (رض) تا پایان عمر از هیچ تلاشی در حفظ و نگهداری امانتی که به او سپرده شده بود دریغ نکرد، تا این که از دارفانی رخت بربست، و در بهشت خداوندی به همسرش رسول خدا (ص) پیوست. بعد از رحلت او این امانت به برادرش عبدالله بن عمر (رض) سپرده شد. این مصحف را بعد ها مروان بن حکم تصاحب کرد و..... (۲۵) صاحب تاریخ یعقوبی آورده است: حضرت عمر فاروق (رض) در زمان خلافتش برای ام المؤمنین حفصه (رض) شش هزار درهم مقرر تعیین نمود. و

باز می نویسد: وقتی خالد بن ولید(رض) در حمص در گذشت، و با عمر(رض) وصیت کرد، و چون خبر مرگش به عمر(رض) رسید، حفصه و خاندان عمر(رض) بر او گریستند، و گریه ای ایشان بر او بسیار شد، پس عمر(رض) گفت: این زنان سزاوار است که بر ابوسلیمان گریه کنند، و خود در مرگ او بی تابی کرد. بعضی از عبدالله بن عمر(رض) روایت کرده اند، که گفت: خدا حفصه را بیمارزد، که او عبیدالله(بن عمر) را بر کشتن ایشان(قاتلین حضرت عمر فاروق) دلیر ساخت.(۱۸)

در تاریخ طبری آمده است: در هنگام جنگ جمل حفصه(رض) نیز می خواست حرکت کند، اما عبدالله بن عمر(رض) پیش وی آمد، و گفت: به جای خود وامان. و او بماند. و در جای دیگر آمده است: آن گاه که عائشه(رض) کس پیش حفصه فرستاد، که می خواست حرکت کند، اما ابن عمر(رض) او را قسم داد، که به جا ماند.(۱۹)

علامه دهخدا در لغت نامه اش می نویسد: حفصه(رض) با شوهر خود خنیس(رض) به مدینه هجرت نمود، و بعد از وفات خنیس حضرت عمر فاروق(رض) به حضرت ابوبکر صدیق(رض) ازدواج با او را پیشنهاد کرد، ولی جوابی نگرفت، آن گاه این پیشنهاد را به حضرت عثمان ذی النورین(رض) نمود. او گفت: فعلاً مایل به تزویج نیستم، و بر شما پوشیده نیست که زوجه ام رقیه بنت رسول الله(ص) در این نزدیکی ها درگذشته است. حضرت عمر فاروق(رض) به نزد حضرت محمد(ص) شتافته، و ماجرا را بیان کرد، آن جناب

در جوابش فرمودند: با حفصه مردی بهتر از عثمان تزویج کند، و عثمان با زنی بهتر از حفصه تزویج خواهد نمود. و در سال سوم از هجرت حفصه را در زمره زوجات مطهره درآوردند، و ام کلثوم را به حضرت عثمان (رض) به نکاح دادند. و بعداً به علت ماجرای که در سوره تحریم آمده، آن حضرت (ص) حفصه (رض) را طلاق دادند، حضرت عمر فاروق (رض) مکدر و بغایت مضطرب گردید، تا آن جا که پیغمبر (ص) به اشارت جبرئیل وی را از نو به عقد نکاح خویش درآوردند. حضرت عمر فاروق (رض) به هنگام رحلت به حفصه (رض) و او نیز به هنگام وفات به برادرش عبدالله وصیت کرده بود. حفصه (رض) خاتونی پارسا و شب زنده دار بود، و در سال ۴۱ یا ۴۵ هجری قمری وفات یافت. شصت حدیث از وی روایت شده است، که ناقل عمده آن ها برادر خود او عبدالله بن عمر (رض) می باشد. (۲۳)

علامه عبدالحی حبیبی در حاشیه کتاب سواد اعظم حکیم ابوالقاسم سمرقندی می نویسد: حفصه دختر عمر فاروق (رض) از ازواج پیامبر اسلام (ص) است، که در سال هجده قبل از هجرت در مکه متولد گردید، و در سال ۴۵ هجری در مدینه وفات یافت. از وی شصت حدیث روایت گردیده است. (۲۴)

عمر رضا کحاله در کتاب اعلام النساء می نویسد: حفصه دختر حضرت عمر فاروق (رض) پنج سال قبل از مبعث رسول الله (ص) در هنگامی که قریش خانه کعبه را باز سازی می کردند، متولد گردید، او در اول با خنیس بن حذافه (رض) ازدواج کرد، و به همراه شوهرش به مدینه هجرت نمود، که شوهرش بعد از

برگشت رسول الله (ص) از غزوه بدر وفات یافت، و وقتی حفصه (رض) بیوه گردید، حضرت عمر فاروق (رض) با حضرت عثمان (رض) ملاقات کرد، و پیشنهاد نمود، که با حفصه دخترش ازدواج نماید، اما حضرت عثمان (رض) گفت: مرا با ازدواج با زنی حاجت نیست. و بعد موصوف با حضرت ابوبکر صدیق (رض) ملاقات کرد، و باز به او ازدواج با حفصه را پیشنهاد نمود، اما حضرت ابوبکر صدیق (رض) سکوت کرد، و او بر حضرت ابوبکر صدیق (رض) خشمگین شد، و به نزد رسول الله (ص) آمد، و همین جریان را به آن حضرت (ص) یاد آور شده، و گفت: تعجب می کنم! من ازدواج حفصه را با حضرت عثمان (رض) پیشنهاد کردم، اما از آن امتناع نمود. رسول الله (ص) فرمودند: (قَدْ زَوَّجَ اللَّهُ عُثْمَانَ خَيْرًا مِنْ إِبْتِكَ وَ زَوْجَ ابْنَتِكَ خَيْرًا مِنْ عُثْمَانَ.) ترجمه: به تحقیقی که خداوند (ج) به همسری می دهد به عثمان کسی را که از دختر تو بهتر باشد، و به همسری می دهد به دختر تو کسی را که از عثمان بهتر باشد. و رسول الله (ص) با حفصه ازدواج نمودند، و ام کلثوم دختر رسول الله (ص) نیز با حضرت عثمان (رض) ازدواج کرد، ازدواج رسول الله (ص) با ام المؤمنین حفصه (رض) در سال سوم هجری بود، و بعضی از مؤرخین آن را به سال دوم هجری گفته اند. و مهریه ام المؤمنین حفصه (رض) را چهار صد درهم آورده اند، و می گویند: ام المؤمنین حفصه (رض) در حین ازدواج با رسول الله (ص) بیست ساله بوده است. ام المؤمنین حفصه (رض) از رسول الله (ص) و نیز از پدرش حضرت عمر فاروق (رض) شصت حدیث روایت نموده، که سه حدیث او را

بخاری و مسلم هر دو روایت کرده، و مسلم به تنهایی نیز شش حدیث از او روایت نموده است. و در روایتی آمده است که در صحیحین از ام المؤمنین حفصه ده حدیث نقل شده است، که چهار آن را بخاری و مسلم هر دو بطور مشترک روایت نموده اند، و شش حدیث آن را تنها مسلم روایت کرده است. از ام المؤمنین حفصه (رض) جماعتی از صحابه و تابعین مانند برادرش عبدالله بن عمر، برادر زاده اش حمزه بن عبدالله بن عمر و همسر برادرش صفیه دختر ابو عبید ثقفی و حارثه بن وهب و مطلب بن اُبی وداعه و ام مبشر انصاریه و عبدالرحمن بن حارث بن هشام و عبدالله بن صفوان بن امیه و مسیب بن رافع و سوار خزاعی حدیث روایت کرده اند. ام المؤمنین حفصه (رض) زنی نویسنده و صاحب فصاحت و بلاغت بود، و در هنگام مرضی پدرش حضرت عمر فاروق (رض) چنین نگاشته است: ای پدرم! چیزی تو را غمگین و سوگوار نمی ساخت، مگر ترس تو از خداوند رحیم، و جز خداوند (ج) کسی را متابعت نمی کردی، تو را بشارت می دهم، که خداوند چیزی را از تو ضایع نمی سازد، و بهترین شفیع تو در نزد پروردگار عدل تو است، زیرا تو بودی که از خداوند می ترسیدی، و تلاش و پایداری را بر عیش و آسوده گی مقدم می داشتی، و ترا هیچ چیزی باز نمی داشت که در مقابل مشرکین و مفسدین در روی زمین ایستاده گی کنی، و این شعر را انشاء نموده، و می گفت:

أَكْظَمُ الْغَلَّةَ الْمَخَالِطَةَ الْقَلْبَ وَأَعَزِّي وَفِي الْقُرْآنِ عَزَائِي
لَمْ تَكُنْ بَعْتَةً وَفَاتِكَ وَجَدًا إِنَّ الْمِيعَادَ مَنْ تَرَى لِلْفَنَاءِ (۳۵)

در سایت و اسلاما به نقل از کتاب الرياض النضرة جلد اول صفحه ۳۵ آمده است: ام المؤمنین حفصه (رض) بعد از شهادت پدرش حضرت عمر فاروق (رض) خطاب به ای مفصلی ایراد نموده، و گفت: *الحمد لله الذي لا نظير له و الفرد الذي لا شريك له. اما بعد: رحمت خداوند بر ابو حفص! به خدا قسم، او یاور و پشتیبان اسلام، پناه گاه یتیمان، مکان ایمان، یاری گر ضعیفان و سنگر خلفاء بود. او کسی بود که نیکی ها به او ختم می شد، عمر رضی الله تعالی عنه پناه گاه حق و یاری گر مردم بود، با صبر و پایداری و تحمل و تقوا حق خداوند را بر پای داشت، تا دین را پیروز کرد، و سرزمین ها را فتح نمود، و نام خدا بر تپه ها و کوه ها و مکان های مرتفع برده شد، در فراخی و تنگدستی برای خدا عظمت قائل بود، و در هر آن شکر گذار خدا بود، خداوند ندامت و پشیمانی را تا روز قیامت شامل حال کسانی گرداند، که او را می رنجانند، و دشمن او هستند. ام المؤمنین حفصه (رض) در سال چهل و پنج هجری و به روایتی در سال چهل و یک هجری و طبق گفته بعضی از مؤرخین سال بیست و هفتم هجری وفات یافته است. (۲۶)*

صاحب کتاب *حياة الصحابة* آورده است: از حفصه (رض) پرسیده شد: بستر رسول خدا (ص) در خانه ات چه بود؟ گفت: جامه درشتی که دولایش می نمودیم، و آن حضرت (ص) بر آن می خوابیدند، شبی گفتم: اگر آن را چهارلا نمایم، برای شان نرم تر و راحت تر خواهد بود، بنا بر این آن را برای شان چهار لا نمودیم، هنگامی که صبح نمودند، گفتند: دیشب برایم چه فرش نمودید؟ می

گوید: گفتم: همان رختخواب است، مگر این که ما آن را چهارلا نمودیم، و گفتم: آن برای شما راحت تر و نرم تر است. فرمودند: آن را به همان حالت قبلی اش برگردانید، چون نرمی آن مرا از نماز دیشم باز داشت. (۲۷)

عبدالرزاق از ابن جریج روایت نموده، که گفت: کسی که وی را تصدیق می‌کنم، به من خبر داد: در حالی که عمر(رض) گشت می‌زد، زنی را شنید، که می‌گوید:

تَطَاوَلَ هَذَا اللَّيْلَ وَ اسْوَدَّ جَانِبُهُ وَ ارْتَقَى أَنْ لَا حَبِيبَ الْأَعْبِيَهُ
فلولا حذار الله لآشياءَ مثله لززع من هذا السريرِ جوائبهُ

ترجمه: این شب به درازا کشید و فضایش سیاه گردید و مرا از این که دوستی نیست تا همراهش بازی کنم خواب نمی‌برد، آری! اگر ترس و هراس خدای که چون او چیزی نیست نمی‌بود، حتماً کناره‌های این تخت به حرکت می‌آمد. حضرت عمر(رض) گفت: ترا چه شده است؟ گفت: شوهرم را چندین ماه است، که از من در در دیار غربت دور نموده‌ای، و من برایش مشتاق گردیدم. حضرت عمر(رض) گفت: کار بدی را خواستی؟ گفت: پناه بر خدا! حضرت عمر(رض) افزود: نفس خود را نگه دار، که من پیک را به طرف وی می‌فرستم، و پیک را به سویش فرستاد، بعد از آن نزد حفصه(رضی الله عنها) داخل گردید، و گفت: من تو را از کاری که پریشانم ساخته است، می‌پرسم، آن را برای من بگشای، در چه مدتی زن به شوهر خود مشتاق و علاقمند می‌شود؟ حفصه(رض) سر خود را پائین انداخت، و حیا نمود. حضرت عمر(رض)

گفت: اما خداوند از حق حیا نمی کند. حفصه به دست خود اشاره نمود، سه ماه، و گرنه چهار ماه. آن گاه حضرت عمر(رض) نوشت که سربازان زیاد تر از چهار ماه نگه داشته نشوند. این چنین در الکنز آمده. و این را بیهقی از طریق مالک از عبدالله بن دینار از ابن عمر روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب(رض) شبانگاه بیرون آمد، و زنی را شنید، که می گوید:

تَطَاوَلَ هَذِهِ اللَّيْلُ وَ اسْوَدَّ جَانِبُهُ وَ طَالَ عَلَيَّ أَنْ لَا خَلِيلَ إِلَّا عِبُهُ

ترجمه: این شب به درازا کشید و فضایش سیاه گردید و مرا از این که دوستی نیست تا همراهش بازی کنم خواب نمی برد. آن گاه عمر بن خطاب به حفصه بنت عمر(رضی الله عنهما) گفت: بیش ترین مدتی که زن می تواند(در دوری) از شوهرش صبر کند، چقدر است؟ گفت: شش و یا چهار ماه. بنا بر این حضرت عمر(رض) گفت: سربازان را بیش تر از این نگه نمی دارم.(۲۷)

طبرانی در کتاب الکبیر از ابن عمر(رض) روایت نموده، که گفت: روزی که علی و معاویه^۳ رضی الله تعالی عنهما در دومةالجندل^۴ جمع شدند، ام المؤمنین حفصه(رض) به من گفت: برایت زیننده نیست، از صلحی که خداوند توسط آن در میان امت محمد(ص) صلح می آورد تخلف کنی، تو برادر خانم رسول خدا(ص) و فرزند عمر بن خطاب هستی. معاویه در آن روز بر شتر بزرگی آمد،

^۲ - هدف راوی صلحی است که بین امام حسن و معاویه رضی الله عنهما واقع گردید اما راوی دچار وهم شده آنرا

بین حضرت علی و معاویه رضی الله عنهما نگاشته است.

^۴ - دومةالجندل جای نزدیک تبوک است.

و گفت: چه کسی در این امر طمع می ورزد، و آن را آرزو می کند و یا برای آن گردن خود را بلند می کند؟ ابن عمر می گوید: قبل از آن روز دیگر برای نفسم به دنیا صحبت نکرده بودم، رفتم که بگویم: در آن کسی طمع می کند که تو را و پدرت را به اسلام زد، تا این که شما را در آن داخل نمود، آن گاه جنت و نعمت آن را به یاد آوردم، و از آن برگشتم و اعراض نمودم. (۲۷)

بخاری و نسائی از ابن عمر (رض) روایت نموده اند، که حضرت عمر فاروق (رض) هنگامی که حفصه (رض) از خنیس بن حذافه سهمی (رض) که در بدر شرکت کرده بود، و در مدینه وفات یافت، بیوه باقی ماند، با عثمان (رض) روبرو گردید، و گفت: اگر خواسته باشی حفصه را به نکاحت درآورم؟ پاسخ داد: در مورد این کار فکر خواهم نمود. بعد شب های درنگ نموده، و گفت: به این نتیجه رسیدم، که ازدواج نکنم. عمر (رض) می گوید: بعد به ابوبکر (رض) گفتم: اگر خواسته باشی حفصه را به نکاحت درآورم. او خاموش باقی ماند. و من در وی نسبت به خشمم بر عثمان خشمگین تر شدم، بعد شب های درنگ نمود، و پیامبر اسلام (ص) وی را خواستگاری نمودند و او را به نکاح پیامبر اسلام (ص) درآوردم. بعد از این معامله ابوبکر (رض) با من روبرو شد، و گفت: ممکن است وقتی که حفصه را بر من عرضه داشتی، و من به تو پاسخ ندادم، بر من خشمگین شده باشی. گفتم: آری. گفت: مرا از پاسخ برایت فقط همین باز داشت، که از پیامبر (ص) شنیدم، که وی را یاد نمودند، و نخواستم راز ایشان را افشاء کنم، و اگر ایشان ترکش می نمودند، من قبولش می کردم. و این را هم چنان احمد،

بیهقی، ابویعلی و ابن حبان روایت نموده اند، و ابن حبان افزوده است:
عمر(رض) گفت: من از عثمان(رض) به رسول خدا(ص) شکایت نمودم، رسول
خدا(ص) فرمودند: حفصه با کسی بهتر از عثمان ازدواج می نماید، و عثمان با
کسی بهتر از حفصه ازدواج می کند، بعد پیامبر اسلام(ص) دخترش را به نکاح
خود درآوردند.(۲۷)

ابونعیم از سعد بن ابی وقاص(رض) روایت نموده، که گفت: أم المؤمنین
حفصه دختر حضرت عمر فاروق(رض) به حضرت عمر گفت: ای امیرالمؤمنین!
اگر لباسی را که از این لباس نرم تر باشد بپوشی، و طعمی را که از این طعمت
بهتر باشد بخوری، بهتر است، چون خداوند عزوجل در رزق وسعت آورده، و خیر
را افزون نموده است. گفت: من با تو نزد نفس خودت دعوا می کنم، آیا آن
سختی و شدت را که پیامبر خدا(ص) از زنده گی می دیدند به یاد نداری، آن
گاه به دنبال هم حوادث را برای او ذکر می کرد، تا این که حفصه(رض) را به
گریه آورد، و به او گفت: اگرچه تو آن را گفتی، به خدا سوگند! اگر بتوانم با
آنان - رسول خدا(ص) و ابوبکر صدیق(رض) - در همان زنده گی شدید شان
سهیم می گردم، تا باشد با آنان زنده گی سعادت مندانه شان را درک نمایم.(۲۷)
در معاشره زنان قول حفصه(رض) برای سوده(رض) این است، که گفت: ای
سوده! اعرور بیرون شده است؟ آری. و به شدت ترسید، و به جنبیدن و
اضطراب پرداخت، و گفت: کجا پنهان شوم؟ حفصه(رض) گفت: خود را به
خیمه برسان، خیمه ای که مربوط آن ها بود، و از شاخه های درخت خرما

درست شده بود، و در آن پنهان می شدند، آن گاه وی رفت، و در آن مخفی گردید، و در آن خیمه کثافات و تارهای عنکبوت وجود داشت، و حدیث را ذکر نموده، که در آن آمده است: پیامبر اسلام(ص) رفتند، و متوجه شدند که سوده(رض) می لرزد. به او گفتند: ای سوده! ترا چه شده است؟ پاسخ داد: ای رسول خدا! اعور بیرون شده است؟ فرمودند: بیرون نشده است، و بیرون خواهد شد، بیرون نشده است، و بیرون خواهد شد. و وی را بیرون نمودند، و غبار تارهای عنکبوت را از وی می تکانیدند. این را ابویعلی و طبرانی از رزینہ کنیز رسول خدا(ص) روایت نموده اند.(۲۷)

بخاری از ابن عباس(رض) و او از حضرت عمر فاروق(رض) روایت نموده، که گفت: من و همسایه انصاری ام در بنی امیه بن زید که در حوالی مدینه قرار داشت بودیم، و من و او حضور یافتن نزد رسول خدا(ص) را نوبت می گذاشتیم، روزی وی پائین می آمد، و روزی من، وقتی من حضور می یافتم، خبر همان روز را از وحی و غیره برای او می آوردم، و وقتی او حضور می یافت، مثل این عمل را انجام می داد، باری همان رفیق انصاری ام در روز نوبتش پائین گردید، و دروازه را به شدت کوبید، و گفت: وی خانه است؟ من ترسیدم، و به سوی بیرون دویدم. گفت: امر عظیم و بزرگی اتفاق افتاده است..... می گوید: آن گاه نزد حفصه وارد شدم، که گریه می کند. گفتم: آیا رسول خدا(ص) شما را طلاق داده اند؟ پاسخ داد: نمی دانم. بعد از آن نزد پیامبر اسلام(ص) داخل شدم، و

در حالی که ایستاده بودم، گفتم: آیا زنان تان را طلاق داده اید؟ گفتند: نه خیر. گفتم: الله اکبر. (۲۷)

ابونعیم در کتاب حلیه الأولیاء از أم المؤمنین حفصه (رض) روایت نموده است، که وی از پدرش شنید، که می گفت: (اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي قِتْلًا فِي سَبِيلِكَ، وَ وَفَاةً فِي بَلَدِ نَبِيِّكَ). ترجمه: بار خدایا! شهادت در راهت را و وفات در شهر پیامبرت را نصیب من بگردان. گفتم: این چگونه ممکن است؟ گفت: خداوند هر جای بخواهد امرش را در همان جا می آورد، و جاری می سازد. (۲۷)

در کتاب تاریخ قرآن کریم آمده است: حضرت ابوبکر صدیق (رض) در هنگام خلافتش با حوادث و وقایع مشکل و طاقت فرسائی روبرو شد، از جمله جنگ یمامه که در همان سال اول خلافت حضرت صدیق (رض) به وقوع پیوست، و آن در سال دوازدهم هجری مطابق سال ۶۳۳ میلادی بود، و آن جنگ سختی میان مسلمانان و پیروان مسیلمه کذاب که ادعای پیغمبری داشت در گرفت، و کشتار خونین به راه افتاد، و مسیلمه خود کشته شد، و یارانش سرکوب گشتند، ولی مسلمین نیز این فتح را آسان به دست نیاوردند، جماعتی بسیاری از آنان به شهادت رسیدند، و تعداد شهداء را هزار تا هزار و دو صد گفته اند، که در میان آنان هفت صد تن و به قولی چهارصد و پنجاه تن و یا به کمترین شماره هفتاد تن از صحابه و حاملان قرآن بودند، که در تارک درخشان گروه آنان نام سالم مولای ابی حذیفه دیده می شود. این حادثه بر حضرت عمر فاروق (رض) سخت آمد، و پیشتر از هر چیز بر قرآن ترسید، چه اگر جنگ ها

مدام می شد (هم چنان که شد) و یاران پیامبر اسلام (ص) چنان که رسم شان بود، برای نیل به شهادت و کسب اجر اخروی پروانه وار در آتش جنگ می سوختند، شک نبود، که قرآن از میان می رفت، و یا در حد کمتر دچار تفرقه و تشتت و اختلاف می گشت، این حادثه او را بیدار کرد، تا به حضرت ابوبکر صدیق (رض) پیشنهاد کند، که قرآن کریم را در یک جلد تدوین نماید، و داستان این تدوین به گونه های مختلف نقل شده، که ما یکی از آن را از زبان بخاری نقل می کنیم: بخاری به اسنادی از عبید بن السباق نقل می کند، که زید بن ثابت (رض) گفت: حضرت ابوبکر صدیق (رض) پس از کشتار اهل یمامه پی من فرستاد، و در آن وقت عمر بن خطاب (رض) نزد او بود. حضرت ابوبکر صدیق (رض) گفت: حضرت عمر فاروق (رض) نزد من آمد، و گفت: کشتار در زور یمامه بر قاریان قرآن سخت بود، و من بیم آن دارم، که کشتار در خیلی از موارد شدت پیدا کند، پس بسیاری از قرآن (از میان) می رود، و من معتقدم که تو به گرد آوردن قرآن فرمان دهی. من به عمر (رض) گفتم: چگونه کاری کنیم، که رسول خدا (ص) آن را نکرده اند؟ عمر (رض) گفت: سوگند به خدا! که این کار خیری است، پس همیشه عمر (رض) به من مراجعه می کرد، و آن قدر گفتارش را تکرار کرد، و بر من پیچید، تا خداوند (ج) سینۀ مرا بر این کار گشود، و در آن همان نظری را یافتم، که عمر (رض) بر آن بود. عمر (رض) در آنجا نشسته بود، و سخن نمی گفت. سپس ابوبکر (رض) به من گفت: تو مردی جوان و خردمندی، ترا متهم نمی شناسم، و تو بودی که وحی بر رسول

اکرم(ص) را می نوشتی، پس قرآن را جستجو کن و آن را گرد آور. سوگند به خدا! که اگر به من تکلیف می کردند، کوهی از کوه ها را جا به جا کنم، بر من سنگین تر از آن نبود، که به جمع قرآن فرمودند! گفتیم: چگونه کاری می کنید، که پیامبر خدا(ص) آن را انجام نداده اند؟ ابوبکر(رض) گفت: به خدا قسم! که این کار نیکی است. پس همیشه حضرت ابوبکر صدیق(رض) به من مراجعه می کرد، تا خداوند(ج) گشود سینه مرا به همان سان که سینه های ابوبکر و عمر را بر این کار گشاده ساخته بود، پس به پا خاستم و جستجو کردم قرآن را و آن را از شاخه های خرما و سنگ های نازک سپید و سینه های مردمان گرد آوردم، و سرانجام دو آیه آخر سوره توبه را نزد ابو خزیمه انصاری(رض) یافتم، و نزد دیگری غیر از او نبود. (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ). ترجمه: بی گمان پیغمبری از خود شما به سوی تان آمده است، هر گونه درد، رنج، بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می آید، به شما عشق می ورزد و اصرار به هدایت شما دارد، و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است. اگر آنان(از ایمان به تو) روی بگردانند(باکی نداشته باش و) بگو: خدا مرا کافی و بسنده است، جز او معبودی نیست، به او دل بسته ام، و کارهایم را بدو واگذار کرده ام و او صاحب عرش بزرگ است. سوره توبه آیات ۱۲۸ و ۱۲۹. و این صحف نزد حضرت ابوبکر صدیق(رض) ماند، تا زنده گی را بدرود گفت، و بعد در تمام زنده گی

حضرت عمر فاروق(رض) پیش او بود، سپس نزد ام المؤمنین حفصه(رض) ماند.(۲۸)

در کتاب حیاة الصحابیات به نقل از فقه سیرة النبی آمده است: از زید بن ثابت انصاری (رض) روایت گردیده، که گفته است: برای حضرت ابوبکر صدیق(رض) پیغام آمد، که در جنگ یمامه در درگیری مسلمین با مسیلمه کذاب تعداد زیادی از مسلمین از جمله از حفاظ قرآن کریم به شهادت رسیدند، و حضرت عمر فاروق(رض) نیز حاضر بود، و تشویش و پریشانی حضرات صحابه و مخصوصاً حضرت ابوبکر صدیق(رض) و حضرت عمر فاروق(رض) را فرا گرفت که شاید تعداد زیاد تری از حافظان و قاریان قرآن کریم به شهادت برسند و وفات کنند، و نظریه جمع قرآن کریم بمیان آمد، و حضرت ابوبکر صدیق(رض) را در اول تشویش این که کاری را که رسول اکرم(ص) انجام نداده اند، چطور انجام دهد، قرار گرفت، اما مشاوره صحابه مخصوصاً حضرت عمر فاروق(رض) او جناب را واداشت، تا زید بن ثابت انصاری(رض) را بگمارند تا قرآن کریم را جمع آوری نماید. زید بن ثابت انصاری(رض) که مردی جوان، ذکی، پر کار و از جمله کاتبان وحی بود، به این کار گماشته شد. و گرچه زید بن ثابت(رض) اظهار داشت، که برایم نقل کوهی از کوه ها آسان تر است، از جمع آوری قرآن کریم، اما این وظیفه خطیر را بدوش گرفت. زید(رض) می گوید: آیات قرآن کریم را از روی اوراق و مجلدات و استخوان ها و برگ های خرما و سینه های حافظان جمع آوری نمودم، و حتی دو آیه از

سوره توبه را در نزد خزیمه و بقولی ابو خزیمه انصاری یافتیم، که در نزد کس دیگری نبود، و آن (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَاعَنْتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمُ الْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ). ترجمه: هر آئینه آمده به شما رسول از خود شما، دشوار است بر وی رنج شما، خیلی حرص دارد بر شما، به مؤمنان نهایت مهربان و رحیم است. سوره توبه آیه ۱۲۸ زید بن ثابت (رض) قرآن کریم را جمع آوری نمود، و قرآن جمع آوری شده در نزد حضرت ابوبکر صدیق (رض) بود، تا هنگامی که وفات یافت، و بعد از وفات او در نزد حضرت عمر فاروق (رض) بود، تا وقتی که به شهادت رسید، و بعد در نزد ام المؤمنین حفصه (رض) بود. (۴)

انس بن مالک می گوید: حذیفه بن یمان (رض) به نزد حضرت عثمان (رض) آمد، و نامبرده مصروف جهاد در سرزمین های شام، عراق، ارمنستان و آذربایجان بود، و او از اختلاف قرائت در آن سرزمین ها به نزد حضرت عثمان (رض) شکایت کرد، و برای حضرت عثمان (رض) گفت: به داد این امت قبل از آن که دچار اختلاف در قرائت قرآن کریم شوند، مثلی که یهود و نصاری شدند برسید. حضرت عثمان (رض) به دنبال حفصه (رض) فرستاد، و برایش گفت: مصحف قرآن کریم که در نزد تو است بیاور، تا از روی آن نسخه برداری کنیم، و باز او را به تو بر می گردانیم، و حفصه (رض) مصحف مذکور را برای حضرت عثمان (رض) فرستاد، و حضرت عثمان (رض) برای زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث بن هشام رضی الله تعالی عنهم وظیفه داد، تا از روی آن مصحف نسخه برداری کنند، و حضرت

عثمان(رض) برای سه نفر قریشی گفت: اگر در قرائتی با زید بن ثابت اختلاف کردید، آن را به لهجه قریش بنویسید، زیرا قرآن کریم به لهجه قریش نازل گردیده است، و مؤلفین مذکور از مصحف حفصه(رض) نسخه برداری نمودند، و حضرت عثمان(رض) مصحف حفصه(رض) را برایش برگردانید، و مصاحف نوشته شده را به تمام بلاد اسلامی فرستاد، و امر کرد، که تمام مصاحف غیر از آن را جمع آوری نموده، و بسوزانند. حضرت عثمان(رض) طبق وعده اش مصحفی را که از حفصه گرفته بود، برایش برگردانید، و همین مصحف تا هنگام وفات حفصه(رض) در سال ۴۵ هجری در نزدش باقی بود، و در آن هنگام از طرف معاویه بن ابی سفیان(رض) مروان بن حکم امیر مدینه منوره بود، و بر جنازه حفصه(رض) نماز جنازه خواند، و بعد از آن که از تشییع جنازه و دفن حفصه(رض) فارغ شد، به نزد عبدالله بن عمر(رض) که در آن هنگام مصحف حفصه(رض) در نزد او بود، پیغام فرستاد، و مصحف مذکور را طلب کرد، و آن را از عبدالله بن عمر(رض) گرفت، و محو کرد.(۴)

امام محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح اش احادیثی را از أم المؤمنین حفصه(رض) روایت نموده، و یا هم در شماری از احادیث از موصوفه نام برده شده، که قسمتی از آن ها قرار ذیل است: عبدالله بن یوسف از مالک و او از نافع و او از عبدالله بن عمر روایت نموده است که حفصه رضی الله عنها به او گفت: آن گاه که مؤذن اذان صبح را می داد و صبح ظاهر می شد، رسول الله(ص) دو رکعت سبک نماز می گزاردند، قبل از آن که نماز فرض بر پا شود.(۳۴)

عبدالله بن محمد از هشام و او از معمر، هم چنین محمود از عبدالرزاق و او از معمر و او از زهری و او از سالم و او از پدرش (عبدالله بن عمر) رضی الله تعالی عنهما روایت نموده، که گفت: در دوران حیات رسول الله (ص) اگر مردی خواب می دید، خواب خود را به رسول الله (ص) قصه می کرد. من هم در آرزوی آن بودم که خوابی ببینم، تا آن را به رسول الله (ص) قصه کنم، من پسری جوان بودم و در روزگار رسول الله (ص) در مسجد می خوابیدم، در خواب دیدم که دو فرشته مرا بر گرفتند و به سوی دوزخ بردند، و دوزخ به شکل حلقوی همانند چاه سنگ کاری شده بود، و دو پایه داشت و در آن جا مردمانی بودند که آن ها را می شناختم، و من می گفتم: به خدا پناه می جویم از آتش، فرشته دیگر ملاقاتم کرد، و گفت: نترس. من خوابم را به حفصه (همسر آن حضرت) قصه کردم و خواهرم (حفصه) آن را به رسول الله (ص) قصه کرد، آن حضرت (ص) فرمودند: (نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ، لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنْ أَلَيْهِ). ترجمه: عبدالله مرد نیکی است، اگر چنانچه نماز شب می گزارد. پس از آن (عبدالله) جز پاسی از شب نمی خوابید. (۳۴)

ابو نعمان از حماد بن زید و او از ایوب و او از نافع و او از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت نموده، که گفت: در زمان پیامبر اسلام (ص) در خواب دیدم که پارچه ابریشمی در دست دارم که این پارچه مرا به هر جایی از بهشت که خواسته باشم با خود می برد، و دیدم که دو کس نزد من آمدند، تا مرا به سوی دوزخ ببرند، سپس فرشته ای با آن ها ملاقات کرد، و گفت: نترس. و آنان را

گفت، که از وی دست بردارید. حفصه (خواهرم) یکی از خواب های مرا به پیامبر اسلام (ص) قصه کرده بود. پیامبر اسلام (ص) فرمودند: (نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ، لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ). ترجمه: عبدالله مرد نیکی است، اگر نماز شب می گزارد. (۳۴)

عبدالله ابن عمر می گوید: حفصه (رض) به من گفت: آن گاه که مؤذن اذان می داد، و صبح می دمید، آن حضرت (ص) دو رکعت نماز می گزاردند. (۳۴)

عبدالله بن یوسف از مالک و او از نافع و او از ابن عمر (رض) روایت نموده، که حفصه (رض) - همسر پیامبر اسلام - گفت: یا رسول الله! مردم را چه واقع شده، که بعد از عمره از احرام بیرون آمدند، و شما هم چنان در احرام هستید؟ آن حضرت (ص) فرمودند: (إِنِّي لَبْتُ رَأْسِي، وَقَلَدْتُ هَدِييَ، فَلَا أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَا). ترجمه: من موی سرم را درهم بسته ام، و قربانی را قلاده کرده ام، تا آن که قربانی را ذبح نکنم از احرام بیرون نمی آیم. (۳۴)

مُسَدَّد از يحيى و او از عبدالله و او از نافع و از ابن عمر و او از حفصه (رض) روایت نموده، که گفت: من گفتم: یا رسول الله! مردم را چه واقع شده است که از احرام بیرون آمده اند، و شما از احرام بیرون نیامده اید؟ آن حضرت (ص) فرمودند: (إِنِّي لَبَدْتُ رَأْسِي وَقَلَدْتُ هَدِييَ، فَلَا أَحِلُّ حَتَّى أَحِلَّ مِنَ الْحَجِّ). ترجمه: من موی سر خود را به هم چسبانیده ام، و هدی خود را قلاده کرده ام، و حلال نمی شوم تا آن که (از نسک عمره یا) حج حلال شوم. (۳۴)

أَصْبَغَ از عبدالله بن وهب و او از یونس و او از ابن شهاب و او از سالم و او از عبدالله بن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت نموده است که حفصه رضی الله عنها گفت: رسول الله (ص) فرمودند: (خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ لَا حَرَجَ عَلَيَّ مَنْ قَتَلَهُنَّ: الْغُرَابُ، وَالْحِدَاةُ، وَالْفَأْرَةُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ). ترجمه: پنج جانور اند که در کشتن آن (بر مُحَرِّم) گناهی نیست: زاغ، زغن، موش، عقرب و سگ گزنده. (۳۴) یحیی بن بُکَیْر از لیث و او از خالد بن یزید و او از سعید بن ابی هلال و او از زید بن أسلم و او از پدرش و او از حضرت عمر (رض) روایت نموده، که گفت: (اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَهَادَةً فِي سَبِيلِكَ، وَاجْعَلْ مَوْتِي فِي بَلَدِ رَسُولِكَ). ترجمه: بار الها! شهادت در راه خود را به من ارزانی کن، و مرگ مرا در شهر رسول خود قرار بده. ابن زُرَّيْع از روح بن قاسم و او از زید بن أسلم و او از مادرش و او از أم المؤمنین حَفْصَةَ دختر حضرت عمر فاروق (رض) روایت نموده، که گفت: مانند حدیث فوق را از حضرت عمر (رض) شنیده ام. و هشام از زید و او از پدرش خود روایت کرده، که حفصه (رض) گفت: همین حدیث را از حضرت عمر (رض) شنیدم.

محمد از محمد بن فُضَّيْل بن عَزْوَانَ و او از یحیی بن سعید و او از عَمْرَةَ دختر عبدالرحمن و او از عایشه (رض) روایت نموده، که گفت: رسول الله (ص) در هر رمضان اعتکاف می کردند، و چون نماز صبح را می گزاردند، به همان جایی داخل می شدند، که در آن اعتکاف می کردند، عایشه (رض) اجازه خواست که اعتکاف کند، و آن حضرت (ص) به وی اجازه دادند، و او در مسجد برای

خود خیمه زد، و حفصه(رض) که از آن خبر شد، وی نیز برای خود خیمه زد، و زینب(رض) که آن را شنید او نیز برای خود خیمه زد، وقتی آن حضرت(ص) به محل اعتکاف خود برگشتند، دیدند که چهار خیمه زده شده است. آن حضرت(ص) گفتند: (مَا هَذَا؟) ترجمه: این خیمه ها برای چیست؟ آن حضرت(ص) را از قضیه آگاه ساختند. آن حضرت(ص) فرمودند: (مَا حَمَلَهُنَّ عَلَى هَذَا؟ أَلَبْرُ؟ أَنْزَعُوهَا فَلَا أَرَاهَا.) ترجمه: آنان را چه چیز بر این واداشته است؟ نیکوئی؟ خیمه ها را بر کنید، که آن را نبینم. خیمه ها بر کنده شد، و آن حضرت(ص) در آن رمضان اعتکاف نکردند، تا آن که در دهه آخر شوال اعتکاف کردند.(۳۴)

اسحاق بن نصر از عبدالرزاق و او از معمر و او از زهری و او از سالم روایت نموده، که ابن عمر(رض) گفت: در زمان پیامبر اسلام(ص) چون کسی خواب می دید، آن را به پیامبر اسلام(ص) حکایت می کرد، من هم در آرزوی آن بودم که خوابی ببینم و آن را به پیامبر اسلام(ص) قصه کنم، من جوانی خوردم سال و مجرد بودم که در زمان پیامبر اسلام(ص) در مسجد می خوابیدم، من در خواب دیدم که گویا دو فرشته مرا بر گرفتند، و به سوی آتش دوزخ بردند، که بسان چاه گرد بود و دو جانب آن مانند چاه دارای دیوار بود، و در آن مردمی را دیدم که آن ها را شناختم، من شروع کردم که بگویم: از آتش دوزخ به خدا پناه می جویم، از آتش دوزخ به خدا پناه می جویم، فرشته دیگری با آن دو فرشته ملاقات کرد، و به من گفت: نترس. سپس خوابم را به(خواهرم) حفصه(همسر

آن حضرت) قصه کردم. حفصه آن را به پیامبر اسلام(ص) قصه کرده بود، و آن حضرت(ص) فرموده بودند: (نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ، لَوْ كَانَ يُصَلِّي بِاللَّيْلِ). ترجمه: عبدالله مرد نیکی است، اگر نماز شب را می گزارد. سالم گفت: عبدالله جز اندکی از شب نمی خوابید(بعد از این واقعه)(۳۴)

یحیی بن سلیمان از ابن وهب و او از یونس و او از زهری و او از سالم و او از ابن عمر(رض) و او از خواهرش حفصه(رض) روایت نموده، که پیامبر اسلام(ص) به وی گفتند: (إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ رَجُلٌ صَالِحٌ). ترجمه: همانا عبدالله مردی صالح است.(۳۴)

ابوالیمان از شعیب و او از زهری و او از سالم بن عبدالله روایت نموده، که وی از ابن عمر(رض) شنیده، که می گفت: آن گاه که حفصه بنت عمر(رض) از شوهر خود خنیس بن حذافه سهمی(رض) بیوه شد، در حالی که او از یاران رسول الله(ص) بود، که در بدر حاضر شده، و در مدینه وفات کرده بود. عمر(رض) گفت: عثمان بن عفان را ملاقات کردم، و حفصه را بر وی عرضه کردم، و گفتم: اگر می خواهی حفصه بنت عمر را برای تو نکاح می کنم. گفت: در این مورد فکر می کنم. شبی چند انتظار کشیدم. وی گفت: بر آن شدم که اکنون ازدواج نکنم. عمر(رض) گفت: با ابوبکر ملاقات کردم، و به او گفتم: اگر می خواهی حفصه بنت عمر را برای تو نکاح کنم. ابوبکر خاموش ماند و پاسخی به من نداد. من بر وی نسبت به عثمان بیشتر خشمگین شدم، شبی چند انتظار کشیدم، سپس رسول الله(ص) خواستگار وی شدند، او را به نکاح آن

حضرت (ص) در آوردم، سپس ابوبکر مرا دید، و گفت: شاید بر من خشمگین شده باشی، آن گاه که حفصه را بر من عرضه کردی و من به تو پاسخی ندادم. گفتم: آری. همانا آنچه مرا باز داشت در آنچه به من عرضه کردی، که به ساخت چیزی بگویم، آن است که دانسته بودم، رسول الله (ص) موضوع حفصه را یاد کرده اند (مایل به ازدواج با او هستند). و من نمی خواستم که راز رسول الله (ص) را فاش نمایم، اگر آن حضرت (ص) از وی می گذشتند، من او را می پذیرفتم. (۳۴)

ابوالیمان از شعیب و او از زهری و او از عبدالله بن عامر بن ربیع که یکی از بزرگان بنی عدی است و پدر وی با پیامبر اسلام (ص) در بدر حاضر شده بود، روایت است این که حضرت عمر بن خطاب (رض) قُدامه بن مظعون را بحیث عامل بحرین گمارد، و او در بدر حاضر شده بود، و قُدامه خالو (ماما)ی عبدالله بن عمر و حفصه (رض) است. (۳۴)

إبراهیم بن موسی از هشام و او از معمر و او از زهری و او از سالم و او از ابن عمر، هم چنین معمر از ابن طاوس و او از عکرمه بن خالد روایت نموده، که ابن عمر گفت: نزد (خواهر خود) حفصه (رض) رفتم، از گیسو هایش آب می چکید، گفتم: حالت مردم چنان است که می بینی و از امارت چیزی نصیب من نشد. حفصه (رض) گفت: به این ها بیوند که منتظر تو می باشند، و می ترسم که با خود داری تو از پیوستن به ایشان در میان آن ها جدائی پدید آید. أم المؤمنین حفصه (رض) عبدالله ابن عمر را نگذاشت تا آن که نزد ایشان (مخالفین معاویه)

رفت. آن گاه که مردم (مخالفین معاویه) متفرق شدند، معاویه به خطبه ایستاد، و گفت: کسی که می خواهد در این مورد (خلافت من) سخنی بگوید، باید سر خود را به ما بنماید، هر آئینه ما (در امر خلافت) از او (ابن عمر) و پدر او (عمر) سزاوار تریم. عبدالله بن عمر (رض) گفت: جامه اطراف کمر و پاهایم را گشودم (خود را آماده کردم). و قصد کردم که بگویم: سزاوار تر بدین کار کسی است که به خاطر اسلام با تو و پدر تو جنگیده است. (یعنی حضرت علی مرتضی در امر خلافت سزاوار تر است.) و ترسیدم که کلمه بگویم که در میان جمعیت تفرقه پدید آورد، و موجب خون ریزی شود، و به جز آن چه قصد من بود حمل شود (ولی خاموشی اختیار کردم). و به خاطر آوردن ثوابی را که خداوند (به خاطر صبر) در بهشت آماده کرده است. (۳۴)

ابراهیم بن منذر از انس بن عیاض و او از موسی بن عقبه و او از ابن عمر (رض) روایت نموده است که حفصه (رض) همسر پیامبر اسلام (ص) او را خبر داده است، که پیامبر اسلام (ص) در سال حجة الوداع به همسران خود امر کردند، که از احرام بیرون آیند، حفصه (با شنیدن این امر به آن حضرت) گفت: شما را چه مانع شد (که از احرام بیرون آئید؟) آن حضرت (ص) فرمودند: (لَبَدْتُ رَأْسِي، وَقَلَّدْتُ هَدِي، فَلَسْتُ أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ هَدِي). ترجمه: من موی سرم را بهم چسبانیده ام و هدی (حیوان قربانی) را قلاده کرده ام، از احرام بیرون نمی آیم تا هدی خویش را ذبح کنم. (۳۴)

ابوالیمان از شعیب و او از زهری و او از ابن السباق روایت نموده است که زید بن ثابت انصاری(رض) - یکی از کسانی که وحی را می نوشت. - گفته است: حضرت ابوبکر صدیق (رض) پس از کشته شدن(جمع کثیری) در جنگ یمامه به طلب من فرستاد، و حضرت عمر فاروق(رض) هم نزد حضرت ابوبکر صدیق(رض) بود. حضرت ابوبکر صدیق(رض) به من گفت: حضرت عمر فاروق(رض) نزد من آمده، و می گوید: کشتار مردم در روز(جنگ) یمامه بس شدید بوده، و بیم از آن دارم که این کشتار شدید حافظان قرآن در میدان های جنگ بخش های زیادی از قرآن را از میان ببرد، مگر آن که قرآن را جمع کنید و صلاح در آن می بینم که قرآن را جمع کنی. حضرت ابوبکر صدیق(رض) می گوید: به حضرت عمر فاروق(رض) گفتم: من چگونه کاری بکنم که رسول الله(ص) آن را نکرده اند. حضرت عمر فاروق(رض) گفت: به خدا سوگند! که این کاری نیک است، و حضرت عمر فاروق(رض) پیوسته در این مورد بر من اصرار می ورزید، تا آن که خداوند سینه ام را گشود، و رأی حضرت عمر فاروق(رض) را به صلاح دانستم. زید بن ثابت(رض) گفت: و حضرت عمر فاروق(رض) نزد حضرت ابوبکر صدیق(رض) نشسته بود و سخن نمی گفت. حضرت ابوبکر صدیق(رض) گفت: تو(ای زید) مردی جوان و هوشیار هستی و ما تو را(به دروغ و فراموش کاری در این امر) متهم نمی کنیم، تو بودی که برای رسول الله(ص) وحی می نوشتی، پس(نسخه های قرآن را) تجسس کن و آن را جمع کن. - زید بن ثابت(رض) می گوید: - به خدا سوگند! اگر حضرت

ابوبکر صدیق (رض) مرا به انتقال یکی از کوه ها مکلف می گردانید بر من گران تر از آن نبود که به جمع کردن قرآن مرا امر نمود. من گفتم: شما دو نفر چگونه کاری را می کنید که پیامبر اسلام (ص) نکرده اند. حضرت ابوبکر صدیق (رض) گفت: به خدا که این کار کاری نیک است. من پیوسته با وی مناقشه می کردم تا آن که خداوند سینه مرا گشود، هم چنان که سینه های حضرت ابوبکر صدیق (رض) و حضرت عمر فاروق (رض) را گشوده بود. سپس برخاستم و قرآن را تجسس کردم و آن را از روی پاره های کاغذ، چرم، استخوان شانه، برگ های درخت خرما و سینه های مردم جمع کردم، تا آن که دو آیت از سوره (التوبه) را نزد خزیمه انصاری (رض) یافتم، و به جز از وی نزد کس دیگر نیافتم، (که این دو آیت است): (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ). ترجمه: بی گمان پیغمبری از خود شما به سوی تان آمده است، هر گونه درد، رنج، بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می آید، و او به شما عشق می ورزد. تا آخر دو آیت. همان صحیفه های جمع کرده شده نزد حضرت ابوبکر صدیق (رض) بود، تا آن که خدا او را نزد خود فراخواند، سپس نزد حضرت عمر فاروق (رض) بود تا آن که خدا او را فراخواند، سپس نزد ام المؤمنین حفصه (رض) دختر حضرت عمر فاروق (رض) بود. (۳۴)

عبدالعزیز بن عبدالله از سلیمان بن بلال و او از یحیی و او از عبید بن حنین روایت نموده، که از ابن عباس (رض) شنیده است که حدیث می کرد، و گفت:

یک سال صبر کردم، می خواستم از عمر بن خطاب (رض) در مورد آیتی سؤال کنم. (آیتی از سوره تحریم) نظر به هیبتی که داشت نمی توانستم، از وی سؤال کنم، تا آن که به قصد حج بر آمد، و من هم با وی بر آمدم. آن گاه که از حج برگشتیم و در مسیر راه بودیم، وی راهش را به سوی درخت اراک کج کرد، تا قضای حاجت کند. من در آن جا ایستادم، تا وی فارغ گشت، سپس همراه وی به راه افتادم، و گفتم: ای امیرالمؤمنین! آن دو زن که نسبت به پیامبر اسلام (ص) هم دست شدند، کدام یک از همسران آن حضرت (ص) بودند. حضرت عمر فاروق (رض) گفت: این ها حفصه و عایشه بودند. گفتم: به خدا سوگند! که در ظرف یک سال می خواستم در این مورد از تو سؤال کنم، ولی به خاطر هیبت تو نتوانستم. حضرت عمر فاروق (رض) گفت: این کار را مکن، از آن چه گمان داری که من بدان علم دارم از من بپرس، و اگر معلوماتی داشتم به تو خبر می دهم. سپس حضرت عمر فاروق (رض) گفت: به خدا سوگند! در روزگار جاهلیت ما برای زنان شانی قایل نبودیم، تا آن که خداوند در مورد شان نازل کرد، آنچه نازل کرد و قسمتی قایل شد آنچه قایل شد. حضرت عمر فاروق (رض) گفت: در حالی که من در موردی فکر می کردم، ناگاه زن من گفت: اگر چنین و چنان می کردی بهتر می بود. به او گفتم: به تو چه ارتباط دارد، و تو چرا در این موضوع دخالت می کنی، در کاری که من انجام می دهم تو چرا مداخله می کنی؟ زن من به من گفت: عجب است تو را ای پسر خطاب، تو نمی خواهی که با تو سخن رد و بدل شود، و دختر تو با رسول الله (ص) سخن

رد و بدل می کند، تا آن که آن حضرت(ص) را تمام روز خشمگین می سازد. حضرت عمر فاروق(رض) بر خاست، و ردای خود را از جایش برداشت، و (راهی شد) تا آن که بر(دختر خود) حفصه در آمد، و گفت: ای دختر! آیا تو با رسول الله(ص) سخن رد و بدل می کنی، تا آن که تمام روز خشمگین می گردند؟ حفصه(رض) گفت: به خدا سوگند! که ما زنان با آن حضرت(ص) سخن رد و بدل می کنیم. من به حفصه(رض) گفتم: بدان که من تو را از عذاب خدا و خشم رسول او(ص) بر حذر می دارم، ای دختر تو را مغرور نسازد، این زنی که حسن وی او را به عجب آورده است، به خاطر محبتی است که رسول الله(ص) به وی دارند. حضرت عمر فاروق(رض) گفت: سپس از آن جا بر آمدم، تا آن که بر ام سلمه(رض) که خویشاوند من است، در آمدم و با وی صحبت کردم. ام سلمه(رض) به من گفت: عجب است بر تو ای پسر خطاب! در هر چیز مداخله کردی، تا آن که می خواهی میان رسول الله(ص) و همسران آن حضرت(ص) نیز مداخله کنی. حضرت عمر فاروق(رض) گفت: به خدا سوگند! (سخن وی) چنان مرا گرفت که تا حدی از خشم من کاست، از نزد وی بر آمدم. من رفیق انصاری داشتم که چون او(از مجلس آن حضرت) غائب می بود، من خیر آن را به وی می آوردم. ما در آن وقت از یکی از پادشاهان غسان هراس داشتیم، به ما گفته شده بود که وی می خواهد بر ما حمله کند و سینه های ما از(اندوه) آن پر بود. آن گاه رفیق انصاری من دروازه خانه را کوبید. گفت: بگشای بگشای. من گفتم: آیا غسانی آمده است؟ گفت: از آن هم سخت

تر، رسول الله (ص) از زنان خویش گوشه گرفته اند. گفتم: خاک بر بینی حفصه و عایشه. جامه ام را گرفتم و بر آمدم تا آن که آمدم، ناگاه دریافتم که رسول الله (ص) در غرفه خود هستند، که توسط زینه بر آن بالا می روند و غلام سیاه رسول الله (ص) بر سر زینه است. من به غلام گفتم: بگوی که عمر ابن خطاب است. آن حضرت (ص) به من اجازه دادند. حضرت عمر فاروق (رض) می گوید: این ماجرا را بر رسول الله (ص) بیان کردم و چون به سخن ام سلمه (رض) رسیدم، رسول الله (ص) تبسم کردند، در حالی که آن حضرت (ص) بر بوریائی (پهلوی نهاده) بودند، که میان اوشان و بوریا چیزی نبود، و زیر سر شان پالشی چرمین بود، که از پوست و برگ خرما پر شده بود. و نزدیک پا های شان برگ های درختی که با آن چرم را دباغت می دهند. و بر بالای سر شان چند مشک آویخته بود. اثر بوریا را بر پهلوی آن حضرت (ص) دیدم، و گریستم. آن حضرت (ص) گفتند: تو را چه چیز می گریاند؟ گفتم: یا رسول الله! به تحقیقی که خسرو و قیصر در ناز و نعمت اند، و شما رسول الله هستید. آن حضرت (ص) گفتند: (أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ لَهُمُ الدُّنْيَا وَلَنَا الْآخِرَةُ). ترجمه: آیا خشنود نیستی که آن ها را دنیا و ما را آخرت باشد. (۳۴)

علی از سفیان و او از یحیی بن سعید و او از عبید بن حنین روایت نموده، که گفت: از ابن عباس (رض) شنیدم، که می گفت: خواستم از حضرت عمر (رض) بپرسم، و گفتم: ای امیر المؤمنین! آن دو زنی که بر رسول الله (ص) با یکدیگر

هم دست شدند، کی بودند؟ هنوز سخنم را تمام نکرده بودم، که حضرت عمر(رض) گفت: عایشه و حفصه.(۳۴)

حُمَیدی از سفیان و او از یحیی بن سعید روایت نموده، که می گفت: از عبید بن حنین شنیدم که می گفت: از ابن عباس(رض) شنیدم که می گفت: قصد داشتم تا در مورد دو زنی که علیه رسول الله(ص) هم دست شده بودند، از حضرت عمر(رض) سؤال نمایم، یک سال صبر کردم، ولی موضعی مناسبی نیافتم(تا از وی سؤال کنم). آن گاه که ما در ظهران بودیم، حضرت عمر(رض) به قضای حاجت رفت، و گفت: آب وضوء برایم بیاور، ظرف آبی برایش آوردم، و بر وی آب می ریختم، و این را(برای سؤال خود) محلی مناسب یافتم، و گفتم: ای امیرالمؤمنین! آن دو زنی که با یک دیگر هم دست شده بودند، کدام اند؟ هنوز سخنم را به پایان نرسانیده بودم، که گفت: عایشه و حفصه.(۳۴)

عبدالعزیز بن عبدالله از ابراهیم بن سعد و او از صالح بن کیسان و او از ابن شهاب و او از سالم بن عبدالله روایت نموده، که عبدالله بن عمر(رض) گفت: عمر بن خطاب(رض) گفت: آن گاه که حفصه دختر عمر از(شوهر خود) خنیس بن حذافه سهمی که از یاران رسول خدا(ص) بود،(و در جنگ بدر زخمی شد) و در مدینه وفات کرد، بیوه شد. عمر بن خطاب(رض) گفت: نزد عثمان(رض) رفتم و حفصه را به وی پیشکش کردم، وی گفت: در این کار خود می اندیشم. چند شب درنگ کردم، سپس مرا ملاقات کرد، و گفت: چنین می نماید که در حال حاضر با وی ازدواج نتوانم. عمر(رض) گفت: با ابوبکر

صدیق(رض) ملاقات کردم، و گفتم: اگر می خواهی حفصه دختر عمر را به ازدواج تو در می آورم. ابوبکر(رض) خاموش ماند، و به من چیزی نگفت، من بر وی نسبت به عثمان(رض) بیشتر خشمگین شدم. چند شبی درنگ کردم، سپس رسول خدا(ص) خواستگار وی شدند، و حفصه را با آن حضرت(ص) نکاح کردم. سپس ابوبکر(رض) مرا ملاقات کرد، و گفت: شاید بر من خشمگین باشی، آن گاه که حفصه را به من پیشکش کردی، و به تو پاسخی ندادم؟ گفتم: آری. ابوبکر(رض) گفت: همانا در آنچه به من پیشکش کردی و من به تو پاسخی ندادم، که من دانسته بودم که رسول خدا(ص) از حفصه یاد کردند، و من نمی توانستم که راز رسول خدا(ص) را افشاء نمایم، و اگر رسول خدا(ص) از وی می گذشتند، من وی را می پذیرفتم.(۳۴)

عبدالله بن محمد از هشام و او از معمر و او از زهری و او از سالم روایت نموده است، که ابن عمر(رض) گفت: عمر(رض) گفت: آن گاه که حفصه بنت عمر بیوه شد، و شوهرش ابن حذافه سهمی که از یاران پیامبر اسلام(ص) و اهل بدر بود و در مدینه وفات کرد. عمر(رض) گفت: عثمان بن عفان(رض) را ملاقات کردم، و به وی پیشنهاد نمودم، و گفتم: اگر می خواهی حفصه را به تو نکاح می کنم. عثمان(رض) گفت: در این کار خود می اندیشم. چند روزی درنگ کردم، سپس مرا ملاقات کرد، و گفت: ظاهراً چنین می نماید که اکنون ازدواج نکم. عمر(رض) گفت: ابوبکر(رض) را ملاقات کردم، و به او گفتم: اگر می خواهی حفصه را به نکاح تو در آورم.(۳۴)

ابوالیمان از شعیب و او از زهری و او از سالم بن عبدالله روایت نموده، که عبدالله بن عمر (رض) می گفت: آن گاه که حفصه بیوه شد، عمر بن خطاب (رض) گفت: ابوبکر (رض) را ملاقات کردم، و گفتم: اگر می خواهی حفصه بنت عمر را به تو نکاح کنم. چند شبی انتظار کشیدم، سپس حفصه را رسول خدا (ص) برای خود نکاح کردند، سپس که ابوبکر (رض) را دیدم، گفت: همانا، آنچه مرا مانع شد که در آنچه پیشنهاد کردی پاسخی ندهم، آن بود که دانسته بودم رسول خدا (ص) از حفصه یاد کرده بودند، و من نمی توانستم که راز رسول خدا (ص) را افشا کنم. اگر آن حضرت (ص) از وی در می گذشتند من او را (به نکاح) می پذیرفتم. متابعت کرده اند (شعیب را) یونس و موسی بن عقبه و ابن ابی عتیق از زهری. (۳۴)

اسماعیل از مالک و او از نافع و او از عبدالله بن عمر (رض) روایت نموده، که گفت: حفصه (رض) همسر پیامبر اسلام (ص) گفت: گفتم: یا رسول الله! چرا چنین است که مردم از احرام عُمرة خود بر آمده اند، و شما از احرام خود بیرون نیامده اید؟ فرمودند: (إِنِّي لَبَدْتُ رَأْسِي، وَ قَلَدْتُ هَدْيِي، فَلَا أُحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ). ترجمه: من موی سرم را به هم چسبانیدم و هدی (حیوان قربانی) را قلاده کردم، و از احرام بیرون نمی آیم، تا آن را ذبح کنم. (۳۴)

عبید بن اسماعیل از ابو اسامه و او از هشام و او از پدرش و او از عایشه (رض) روایت نموده، که گفت: رسول الله (ص) شیرینی را دوست می داشتند، و غسل را دوست داشتند، و چون نماز عصر را می گزاردند، بر زنان خود

سر می زدند، و با آنان صحبت می کردند، باری آن حضرت(ص) بر حفصه در آمدند، و نزد وی بیش از آنچه می بایست توقف نمودند، از آن حضرت(ص) در این باره سؤال کردم. به من گفتند: زنی از اقوام وی برایش ظرفی عسل آورده بود، و حفصه(رض) از آن عسل به رسول الله(ص) نوشانیده بود. (عایشه(رض) می گوید:) من(با خود) گفتم: به خدا سوگند! که با آن حضرت(ص) حيله می کنم. سپس از این موضوع به سوده(رض) یاد کردم، و به او گفتم: اگر آن حضرت(ص) نزد تو آمدند، و چون به تو نزدیک شدند، به آن حضرت(ص) بگویی: یا رسول الله! آیا مَغَافِير(ماده چسبناک بد بوی درخت) خورده اید. آن حضرت(ص) به تو می گویند: نه. سپس به آن حضرت(ص) بگویی: پس این بوی از چیست؟ و بر رسول الله(ص) گران می آمد، که از آن ها بوی(نا مطبوع) استشمام شود، و همانا آن حضرت(ص) به تو می گویند: حفصه(رض) مقداری عسل بر من نوشانیده است، آن گاه تو به آن حضرت(ص) بگویی: پس زنبور عسل عُرْفُط (گل بدبوی) را خورده است. من هم همین را خواهم گفت، و تو ای صفیه نیز همین را بگویی. آن گاه که آن حضرت(ص) نزد سوده(رض) آمدند (عایشه گفت) سوده(رض) می گوید: سوگند به ذاتی که جز وی معبودی بر حق نیست! زمانی که آن حضرت(ص) بر آستانه در بودند، از ترس تو نزدیک بود آنچه را به من گفته بودی به ایشان بگویم، وقتی رسول الله(ص) نزدیک شدند، گفتم: یا رسول الله! آیا مَغَافِير خورده اید؟ گفتند: (لَا). ترجمه: نه. گفتم: پس این بوی از چیست؟ گفتند: (سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ). ترجمه: حفصه

مقداری عسل بر من نوشانیده است. گفتم: پس زنبور آن عرفط خورده است. (عایشه می گوید:) چون آن حضرت (ص) نزد من آمدند، من هم مانند آن را به آن حضرت (ص) گفتم. آن حضرت (ص) نزد صفیه (رض) رفتند، وی نیز به آن حضرت (ص) همین را گفت، سپس که آن حضرت (ص) نزد حفصه (رض) رفتند، حفصه (رض) به آن حضرت (ص) گفت: آیا از آن (عسل) شما را بنوشانم؟ آن حضرت (ص) فرمودند: (لَا حَاجَةَ لِي بِهِ). ترجمه: مرا بدان نیازی نیست. عایشه (رض) گفت: سوده (به من) گفت: سبحان الله همانا آن حضرت (ص) را از خوردن عسل محروم گردانیدیم. عایشه (رض) می گوید: به وی گفتم: خاموش باش. (۳۴)

معلى بن اسد از وهيب و او از ايوب و او از نافع و او از ابن عمر (رض) روایت نموده، که گفت: در خواب دیدم که گوئی در دست من پارچه ای از حریر است، که به هر سوی بهشت که آن را حرکت می دهم، مرا با خود بدان جا می برد، از خواب خود (به خواهرم) حفصه (همسر رسول الله صلی علیه و سلم) قصه کردم. حفصه (رض) آن را به پیامبر اسلام (ص) قصه کرد، آن حضرت (ص) فرمودند: (إِنَّ أَخَاكَ رَجُلٌ صَالِحٌ). ترجمه: همانا برادر تو مردی نیک است. یا چنین فرمودند: (إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ رَجُلٌ صَالِحٌ). ترجمه: عبدالله مردی نیک است. (۳۴)

عبدالله بن محمد از هشام بن یوسف و او از معمر و او از زهری و او از سالم روایت نموده، که ابن عمر (رض) گفت: من در زمان پیامبر اسلام (ص) نو جوانی

مجرد بودم، و در مسجد می خوابیدم، و کسی که خواب دیده بود، آن را به پیامبر اسلام (ص) قصه می کرد. من گفتم: بار الها! اگر مرا در نزد تو نیکویی هست، مرا خوابی بنمای که رسول الله (ص) برایم تعبیر کنند. سپس خوابیدم، دو فرشته را (در خواب) دیدم که نزد من آمدند، و مرا با خود بردند. فرشته دیگری با آنان مواجه شد، به من گفت: مترس، همانا تو مردی نیک هستی، مرا به سوی دوزخ بردند، ناگاه دیدم که ساختمان درونی آن مانند چاه است، و در آن مردمی بودند که بعضی از آنان را می شناختم. سپس مرا به جانب راست گرفتند، چون صبح فرارسید، آن را به (خواهرم) حفصه یاد کردم. حفصه گفت: که وی (خواب او را) به پیامبر اسلام (ص) قصه کرده، و آن حضرت (ص) فرموده اند: (إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ رَجُلٌ صَالِحٌ، لَوْ كَانَ يُكْثِرُ الصَّلَاةَ مِنَ اللَّيْلِ). ترجمه: عبدالله مرد نیک است، اگر در شب نماز بسیار بگزارد. زهری گفته است: پس از آن عبدالله در شب بسیار نماز می گزارد. (۳۴)

امام مسلم در صحیح اش آورده است: یحیی بن یحیی می گوید: مالک به نقل از نافع و او از عبدالله بن عمر (رض) و او از ام المومنین حفصه (رض) همسر رسول الله (ص) مطلبی را برایم خواند، و گفت: برای پیامبر اسلام (ص) گفتم: چرا چنین است، که مردم از احرام خود برآمده اند، و شما از احرام خود بیرون نیامده اید؟ رسول الله (ص) فرمودند: (إِنِّي لَبَدْتُ رَأْسِي، وَقَلَدْتُ هَدْيِي، فَلَا أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ). ترجمه: من موی سر خود را به هم چسپانیدم، و حیوان قربانی خود را قلاده کرده ام، از احرام بیرون نمی آیم تا آن را ذبح کنم. (۳۷)

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱-- الاصابه صفحه ۱۶۶۵ تالیف امام احمد بن علی بن حجر عسقلانی متوفی سال ۸۵۲ هجری قمری، چاپ بیت الافکار الدولیه.
- ۲ -- الاستیعاب جلد چهارم صفحه ۳۷۲ ۳۷۳ تالیف ابی عمر یوسف بن محمد بن عبدالبر قرطبی، چاپ دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول سال ۱۴۱۵ هجری قمری.
- ۳ -- اسد الغابه جلد هفتم صفحه ۶۷ و ۶۸ تالیف عزالدین ابی الحسن علی بن محمد معروف به ابن اثیر جزری متوفی سال ۶۳۰ هجری قمری، چاپ دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان.
- ۴ -- حیاة الصحابیات از صفحه ۲۸۸ الی صفحه ۲۹۸ تالف محمد سعید مبیض، چاپ موسسه الریان، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۳۱ هجری قمری.
- ۵ -- سیر اعلام النبلاء مجلد اول صفحه ۸۴۴ و ۸۴۵ به شماره ۱۲۲ تالیف امام ابو عبدالله شمس الدین محمد بن احمد ذهبی متوفی سال ۷۴۸ هجری قمری، چاپ مکتبۃ العصریه، صیدا، بیروت، لبنان، تاریخ چاپ سال ۱۴۳۶ هجری قمری مطابق سال ۲۰۱۵ میلادی.
- ۶ -- تجرید اسماء الصحابه جزء دوم صفحه ۲۵۹ به شماره ۳۱۳۶ تالیف امام ابو عبدالله شمس الدین محمد بن احمد ذهبی متوفی سال ۷۴۸ هجری قمری، چاپ دارالمعرفه، بیروت، لبنان.

- ٧ -- الكاشف جزء سوم صفحه ٤١١ تالیف حافظ ابی عبدالله محمد بن احمد ذهبی متوفی سال ٧٤٨ هجری قمری، چاپ مؤسسه دارالفکر بیروت، لبنان، چاپ اول سال ١٤١٨ هجری قمری مطابق سال ١٩٩٧ میلادی.
- ٨ -- الوافی بالوفیات جلد سیزدهم صفحه ٤٦ و ٤٧ به شماره ٣٧٥٦ تالیف صلاح الدین خلیل بن ایبک الصَّفَدِی متوفی سال ٧٤٦ هجری قمری، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤٢٠ هجری قمری.
- ٩ -- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال جلد سی و پنجم صفحه ١٥٣ و ١٥٤ به شماره ٧٨١٧ تالیف حافظ جمال الدین ابی الحجاج یوسف مزی متوفی سال ٧٤٢ هجری قمری، چاپ مؤسسه الرساله بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٣ هجری قمری مطابق سال ١٩٩٢ میلادی.
- ١٠ -- تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ٥٣٦ و ٥٣٧ تالیف امام علامه شهاب الدین احمد بن علی مشهور به ابن حجر عسقلانی متوفی سال ٨٥٢ هجری قمری، چاپ دارالمعرفه، بیروت، لبنان، چاپ اول سال ١٤١٧ هجری قمری مطابق سال ١٩٩٦ میلادی.
- ١١ -- شذرات الذهب جلد اول صفحه ٨٧ تالیف امام شهاب الدین ابی الفلاح عبدالحی بن احمد مشهور به ابن عماد حنبلی، نشر دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، تاریخ نشر، سال ١٤١٩ هجری قمری مطابق سال ١٩٩٨ میلادی.

۱۲ -- المجرى صفحه ۵۴ و ۸۳ تالیف ابو جعفر محمد بن حبيب بن امیه بن عمرو هاشمى بغدادى متوفى سال ۲۴۵ هجرى قمرى، چاپ دار الإفاق الجديده، بيروت، لبنان، تاريخ چاپ سال ۲۰۰۹ ميلادى.

۱۳ -- تقريب الثقات صفحه ۳۷۹ تالیف امام ابى حاتم محمد بن حبان بستی خراسانى متوفى سال ۳۵۴ هجرى قمرى، چاپ دارالمعرفه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۲۸ هجرى قمرى.

۱۴ -- اعلام زرکلى جزء دوم صفحه ۲۶۵ تالیف خيرالدين زرکلى، چاپ دارالعلم بيروت، لبنان، چاپ پنجم، تاريخ چاپ سال ۲۰۰۴ ميلادى.

۱۵ - نساء مبشرات بالجنه - از صفحه ۳۲۳ الى صفحه ۳۴۲ - تالیف احمد خليل جمعه - چاپ دار ابن كثير - بيروت - لبنان - چاپ ششم - سال ۱۴۳۳ هجرى قمرى مطابق سال ۲۰۱۲ ميلادى.

۱۶ -- طبقات ابن سعد جلد هشتم از صفحه ۸۱ الى صفحه ۸۷ و صفحه ۱۷۰ تالیف محمد بن سعد کاتب واقدى متوفى سال ۲۳۰ هجرى قمرى، ترجمه دکتر محمود مهدوى دامغانى، چاپ انتشارات فرهنگ و اندیشه، تهران، ايران، سال چاپ ۱۳۷۴ هجرى شمسى.

۱۷ -- ناسخ التواريخ جلد نهم صفحه ۴۰۷ تالیف محمد تقى لسان الملك سپهر کاشانى متوفى سال ۱۲۹۷ هجرى قمرى، چاپ انتشارات اساطير، تهران، ايران، چاپ اول، تاريخ چاپ سال ۱۳۸۴ هجرى شمسى.

- ۱۸ -- تاریخ یعقوبی جلد اول صفحه ۴۵۳ و ۴۵۴ و جلد دوم صفحه ۴۰، ۴۶، ۵۱ و ۱۷۳ تالیف احمد بن ابی یعقوب معروف به ابن واضح یعقوبی متوفی سال ۲۸۴ هجری قمری، مترجم محمد ابراهیم آیتی، ناشر شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ ششم سال ۱۳۷۱ هجری شمسی.
- ۱۹ -- تاریخ طبری جلد ششم صفحه ۲۳۵۷ و ۲۳۶۱ تالیف محمد بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری قمری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، نشر اساطیر، تهران، ایران، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷ هجری شمسی.
- ۲۰ -- صحایبات حول الرسول از صفحه ۴۱ الی صفحه ۴۹ تالیف مصطفی یازجی، ترجمه نبی خوش مرام، ناشر، نشر حسینی، ارومیه، ایران، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۹ هجری شمسی.
- ۲۱ -- ریح المختوم صفحه ۶۷۸ تالیف مولانا صفی الرحمن مبارکپوری، مترجم عبدالله خاموش هروی، انتشارات شیخ الاسلام احمد جام، چاپ اول، تربت جام، ایران.
- ۲۲ -- تاریخ گزیده حمدالله مستوفی صفحه ۱۵۹ تالیف حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی متوفی سال ۷۵۰ هجری قمری، ناشر موسسه دنیای کتاب، تهران، ایران، تاریخ چاپ، اسفند ماه سال ۱۳۶۱ هجری شمسی.
- ۲۳ -- لغت نامه دهخدا جلد ششم صفحه ۹۱۳۸ تالیف علی اکبر دهخدا، ناشر موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ایران، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷ هجری شمسی.

- ۲۴ -- حاشیه سواد اعظم حکیم سمرقندی به قلم عبدالحی حبیبی صفحه ۱۳۸،
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال چاپ، تابستان ۱۳۴۸ هجری شمسی.
- ۲۵ -- اسوه های راستین برای زن مسلمان از صفحه ۸۵ الی صفحه ۸۸ تألیف
احمد الجدع، ترجمه عبدالصمد مرتضوی، چاپ اول، نشر احسان، تهران، ایران.
- ۲۶ -- سایت و اسلاما تاریخ نشر بیستم دی سال ۱۳۹۱ هجری خورشیدی
- ۲۷ -- حیاة الصحابه جلد دوم صفحه ۱۸۰ جلد سوم صفحه ۴۸، جلد چهارم صفحه
۵۷، ۵۸ و ۳۱۳ و جلد پنجم صفحه ۳۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۳۲۲ و ۳۲۳ تألیف علامه شیخ
محمد یوسف کاندهلوی متوفی سال ۱۳۸۴ هجری قمری، مترجم، مجیب الرحمن
رحیمی، چاپ، انتشارات شیخ الاسلام احمد جام، تربت جام، ایران.
- ۲۸ -- تاریخ قرآن کریم صفحه ۷۴ و ۷۵ تألیف دکتر محمود رامیار، تهران، ایران،
نشر، چاپخانه بانک بازرگانی ایران، تاریخ چاپ، فروردین ماه سال
۱۳۴۶ خورشیدی.
- ۲۹ -- تفسیر نور صفحه ۱۱۹۲ تألیف دکتر مصطفی خرم دل، نشر احسان، تهران،
ایران، چاپ ششم، سال ۱۳۸۷ شمسی.
- ۳۰ -- تفسیر کابلی جلد ششم صفحه ۲۹۶ و ۲۹۷ ترجمه مولانا محمود حسن
دیوبندی، چاپ نشر احسان، تهران، ایران، چاپ هشتم، سال چاپ ۱۳۸۰ شمسی.
- ۳۱ -- صفوة التفاسیر جلد چهارم صفحه ۲۵۴ و ۲۵۵ تألیف محمد علی صابونی،
ترجمه دکتر عبدالباری ابراهیمی، چاپ افق، بیروت، لبنان، تاریخ چاپ ماه
حمل سال ۱۳۸۵ هجری شمسی.

۳۲ - سایت ویکیپدیا عربی (الموسوعة الحرة) تاریخ نشر ۱۸ جون سال ۲۰۱۷ میلادی - ساعت یک.

۳۳ - معرفة الصحابه جلد پنجم - صفحه ۱۵۳، ۱۵۴ و ۱۵۵ تالیف احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن مهران مکنی و مشهور به ابو نعیم اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ هجری قمری - چاپ دارالکتب علمیه بیروت - لبنان - چاپ اول - تاریخ چاپ - سال ۱۴۲۲ هجری قمری مطابق سال ۲۰۰۲ میلادی.

۳۴ -- صحیح البخاری تالیف امام محمد بن اسماعیل بخاری، ترجمه عبدالعلی نور احقراری، چاپ انتشارات شیخ الاسلام احمد جام، چاپ اول، تربت جام، ایران، جلد اول صفحه ۳۰۴ حدیث شماره ۶۱۸، جلد دوم صفحه ۲۲ حدیث های شماره ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲، صفحه ۳۵ حدیث های شماره ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷، صفحه ۴۳ حدیث شماره ۱۱۸۱، صفحه ۲۳۹ حدیث شماره ۱۵۶۶، صفحه ۳۰۰ حدیث شماره ۱۶۹۷، صفحه ۳۶۱ و ۳۶۲ حدیث شماره ۱۸۲۸، صفحه ۳۸۷ حدیث شماره ۱۸۹۰، صفحه ۴۵۴ و ۴۵۵ حدیث شماره ۲۰۴۱، جلد چهارم صفحه ۲۸۰ حدیث های شماره ۳۷۳۸، ۳۷۳۹، ۳۷۴۰ و ۳۷۴۱، صفحه ۴۳۰ و ۴۳۱ حدیث شماره ۴۰۰۵، صفحه ۴۳۳ حدیث شماره ۴۰۱۱، صفحه ۴۹۷ و ۴۹۸ حدیث شماره ۴۱۰۸، صفحه ۶۵۹ حدیث شماره ۴۳۹۸، جلد پنجم صفحه های ۲۱۰، ۲۱۱ و ۲۱۲ حدیث شماره ۴۶۷۹، صفحه های ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰ و ۵۱۱ حدیث شماره ۴۹۱۳، صفحه های ۵۱۲ و ۵۱۳ حدیث شماره ۴۹۱۴، جلد ششم صفحه ۵۹ و ۶۰، حدیث شماره ۵۱۲۲، صفحه ۶۶ و ۶۷ حدیث شماره ۵۱۲۹، صفحه ۷۶ حدیث

شماره ۵۱۴۵، صفحه ۴۶۳ و ۴۶۴ حدیث شماره ۵۹۱۶ و جلد هفتم صفحه ۳۲۱ و
۳۲۲ حدیث شماره ۶۹۷۲، صفحه ۳۵۰ حدیث های شماره ۷۰۱۵ و ۷۰۱۶ و
صفحه ۳۵۸ و ۳۵۹ حدیث های شماره ۷۰۳۰ و ۷۰۳۱
۳۵ -- اعلام النساء تالیف عمر رضاء کحاله - جزء اول - صفحه ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶
و ۲۷۷ - چاپ موسسه الرساله - دمشق - سوریه، سال چاپ ۱۳۷۹ هجری
قمری.

۳۶ - سنن ابی داؤد - حدیث شماره ۲۲۸۳

۳۷ - صحیح مسلم - حدیث شماره ۱۲۲۹

۳۸ - تصویر روی جلد از صفحه *Freedesignfile.com*



انتشارات آزادی

۱۳۹۶